



۳۰۲

گفت‌وگوی جهانی

۵ شماره در سال به ۱۴ زبان

آندره بتیل، ژاکلین کاک
جامعه‌شناسی به مثابهٔ حرفه

مصطفی عطیر، ساری
حنفی، فراس حمامی

سیاست در خاورمیانه

ژوزه سوئریو، دورا
فونسکا، ماریا لویزا
کوارسما

پاسخ‌ها به بحران در پرتغال

- < سه دورهٔ جامعه‌شناسی تایوان
- < جامعه‌شناسی کشوری کوچک
- < مسائل اخلاقی در شیلی
- < سیاست‌های زیست‌محیطی در شیلی
- < شغل مهاجران در مرکز سنتیاگو
- < بین‌المللی کردن جامعه‌شناسی
- < آیا جامعه‌شناسی آمریکا در حال افول است؟
- < بالکان پس از بالکانیزه‌شدن
- < پژوهش‌های بین‌رشته‌ای
- < جامعه‌شناسی و تحولات اجتماعی
- < جنبش‌های اجتماعی جهانی
- < مشارکت جوانان در سازمان ملل متحد
- < عکس‌نوشته: بدیک واقعی

رویارویی با جهانی نابرابر

این سرمقاله را از رام‌الله، مرکز اداری حکومت خودگردان فلسطین در کرانه باختری می‌نویسم؛ مکانی استثنائی که چشم‌اندازهای نوین سلطه را می‌گشاید و بر وضعیت تولید جامعه‌شناسی نیز به اندازه موضوعات مورد مطالعه آن تأثیر می‌گذارد. اگر غزه، خشونت سریع و هولناک بمباران را تجربه می‌کند، کرانه باختری، با پیروی از عبارت جکی کاک در این شماره گفتگوی جهانی، خشونتی آرام را تجربه می‌کند؛ خشونت آرام تقسیمات جغرافیایی، افزایش پست‌های بازرسی، دیواری غاصبانه که فلسطینی‌ها را از سرزمین‌هایشان بیرون می‌کند و آنان را از یکدیگر جدا می‌کند، که همه دست به دست داده‌اند تا به گسترش یک‌سویه شهرک‌های اسرائیلی را کمک کند.

زندگی در کرانه باختری، به ویژه زندگی دانشگاهی، با عدم قطعیت و ناامنی معنا می‌شود. اما فلسطینی‌ها همان اندازه در دفاع از خویش مبتکرند که دولت اسرائیل در برخورد وحشیانه با آنان. به‌طور مثال، دانشگاه القدس که در ابو دیس مستقر است، از تجربه‌ای بی‌همتا با نام محوطه دانشگاه در اردوگاه (Campus in Camps) پشتیبانی می‌کند؛ پروژه‌ای برای آوردن آموزش انتقادی جدید به اردوگاه‌های پناهندگان. با ابتکار الساندرو پتی، سندی حیلال و مونیر فشه، پانزده مرد و زن از چهار اردوگاه، یک «واژه‌نامه جمعی» را گسترش داده‌اند که مفاهیم پایه علوم اجتماعی (شهروندی، مشارکت، رفاه، پایداری، دانش، رابطه، کمون) را به مسئله تبدیل می‌کند (problematize) و آنها را از معانی محلی سرشار می‌کنند. این فرآیند پرشور آموزش فریادهای، باعث دگرگونی آگاهی اجتماعی شده است که در آن اردوگاه، دیگر به‌مثابه مکانی برای تعدی و آزار دیده نمی‌شود بلکه فضایی سیاسی است که از سال ۱۹۴۸ ساخته شده و از نو سازماندهی می‌شود.

همان‌گونه که فراس حمامی در این شماره گفتگوی جهانی توصیف می‌کند، وضعیت استثنائی بر سلطه‌گران نیز تأثیر می‌گذارد: دولت اسرائیل ابراز مخالفت را درون دانشگاه‌های خود، سرکوب می‌کند. البته، اسرائیل تنها مثال حکومت دیکتاتوری در این منطقه نیست. مصطفی عطیر چگونگی هدایت جامعه‌شناسی زیر لوای رژیم قذافی و چالش‌های این وضع برای نظم نوین را توصیف می‌کند. دورتر که برویم، جامعه‌شناسان شیلی (اوربانا برناسکونی، آلخاندرو پلفینی، کارولینا استفونی) محدودیت‌ها و پارادوکس‌های گذار دموکراتیک را توصیف می‌کنند که بر مسائل اخلاقی، محیط‌زیست و مهاجرت تأثیر می‌گذارد. مضمون دموکراتیزه کردن، همچنین بر روی توصیف مایکل سایو از خط سیر صعودی جامعه‌شناسی تایوان تأثیر می‌گذارد، که با اهمیت نظریه و روش‌های آمریکایی آغاز شد، پس از آن به سوی انتقاد از نظام حزبی اقتدارگرایی KMT چرخید و هنگامی که جامعه‌شناسان به جنبش دموکراتیک پیوستند، با چرخشی رادیکال، دنبال شد. بر خلاف این رویکرد خوشبینانه، سو یین هوانگ درباره تولید جامعه‌شناسی در کشورهای کوچک با اجتماعات پژوهشی محدود را تردید می‌کند.

هرچند، چنین موانعی، تکنیک‌های نوآورانه مداخله جامعه‌شناختی را متوقف نمی‌کند. همان‌گونه که از ژوره سوئیرو و دورا فونسکا یاد گرفتیم، جامعه‌شناسان پرتغالی، تحرکات نوآورانه‌ای را علیه اقدامات ریاضیتی بسط داده‌اند، که بسیاری از آنها از آمریکای لاتین کوچ کرده‌اند. این جامعه‌شناسان جوان، کمتر نگران دوراهی‌هایی هستند که الویز مارتین، سردبیر کارنت سوسیولوژی، با شیوایی توصیف کرده است؛ دوراهی‌های کار کردن در جهانی حرفه‌ای که با هنجارهای شمال، اداره می‌شود. آنان آماده‌اند تا با بهره‌گیری از هرجایی، جامعه‌شناسی را سازگار کنند و از نو بسازند، تا ویرانگری موج سوم بازاری شدن و ابزارهای سیاسی آن را به چالش کشند.

< گفتگوی جهانی را می‌توانید به ۱۴ زبان در [سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی](http://www.burawoy@berkeley.edu) بیابید.

< نوشته‌ها باید به این آدرس فرستاده شوند: burawoy@berkeley.edu



آندره بتیل، از جامعه‌شناسان برجسته هند، در خصوص رابطه پیچیده میان جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی بحث می‌کند و همچنین به این می‌پردازد که جامعه‌شناسان هنگامی که به خط مشی‌ها و حیطه عمومی وارد می‌شوند، چگونه باید استقلال انتقادی خود را حفظ کنند.



ژاکلین کاک، فمینیست، طرفدار حفظ محیط زیست و متفکر انتقادی، بحثی در خصوص وجود دائمی خشونت آرام و مخرب در آفریقای جنوبی معاصر طرح می‌کند: موضوعی محوری و ضروری برای بررسی جامعه‌شناسانه.



در مصاحبه ساری حنفی، مصطفی عطیر، جامعه‌شناس لیبیایی، به توصیف این مسئله می‌پردازد که جامعه‌شناس بودن تحت حاکمیت رژیم سرکوبگر قذافی چگونه بوده است و جامعه‌شناسان لیبیایی امروزه با چه چالش‌هایی مواجهند.

۲	سرمقاله: رویارویی با جهانی نابرابر
۴	حرفهٔ جامعه‌شناسی؛ رویکردی عمل‌گرایانه آندره بتیل، هند
۶	حرفهٔ جامعه‌شناسی: افشای خشونت آرام ژاکلین کاک، آفریقای جنوبی
۸	< سیاست در خاورمیانه جامعه‌شناسی لیبی در دوران دیکتاتوری و پس از آن مصاحبه‌ای با مصطفی عطیر، لیبی
۱۱	بحران سیاسی در دانشگاه‌های اسرائیل فراس حمّامی، سوئد
۱۳	< پاسخ‌ها به بحران در پرتغال تاثرات مستضعفان؛ شکلی از جامعه‌شناسی مردم‌مدار؟ ژوزه سونته‌ریو، پرتغال
۱۵	متزلزل اما انعطاف‌ناپذیر دورا فونسکا، پرتغال
۱۷	جامعه‌شناسی در باتلاق ماریا لویزا کوارسما، پرتغال
۱۹	< جامعه‌شناسی تایوان سه دورهٔ جامعه‌شناسی تایوان سین‌هوانگ مایکل هسیو، تایوان
۲۱	وضع ناگوار جامعه‌شناسی کشوری کوچک سو یین هوانگ، تایوان
۲۳	< چالش دموکراتیک شیلی مسائل اخلاقی و آزادی‌های فردی در شیلی اورiana برناسکونی، شیلی
۲۴	محدودیت سیاست‌های زیست‌محیطی در شیلی آلخاندرو پلفینی، شیلی
۲۶	شغلی برای مهاجران در مرکز سنتیاگوی شیلی کارولینا استفونی، شیلی
۲۹	< ملی و بین‌المللی چالش بین‌المللی کردن جامعه‌شناسی الونیزا مارتین، برزیل
۳۰	آیا جامعه‌شناسی آمریکا در حال افول است؟ برون‌ون لیختن‌اشتاین، ایالات متحدهٔ آمریکا
۳۲	< کنفرانس‌ها بالکان پس از بالکانیزه‌شدن سوتلا کولوا، بلغارستان
۳۴	پژوهش‌های میان‌رشته‌ای کلارنس ام. بتن، فیلیپین
۳۶	جامعه‌شناسی و تحولات اجتماعی لزی لوپز، فیلیپین
۳۷	جنبش‌های جهانی، نارضایتی‌های ملی بنجامین تجربنا، اسپانیا
۳۸	< ستون‌های ویژه مشارکت جوانان در سازمان ملل متحد جووانی رودریگز، ایالات متحدهٔ آمریکا
۳۹	عکس‌نوشته؛ بدیک واقعی ارین سیندر، ایالات متحدهٔ آمریکا

سردبیر:
مایکل بورووی.

سردبیران اجرایی:
لولا بوسوتی، آگوست باگا.

همکاران تحریریه:
مارگارت آبراهام، تینا اویس، راکائل سوسا، جنیفر پلات، رابرت ون کریکن.

سردبیران مشاور:
ایزابلا بارلینسکا، لوئیس شوول، دیلک سینداگلو، تام دووایر، جان فرینز، سری حنفی، خایمی خیمینز، هبیبول کاندکر، سایمون مایادیمنگ، ایشوار مودی، نیکیتا پوکروسکی، اما پوریو، یوشیمیچی ساتو، ویناتا سینا، بنجامین تییرینا، چین-چان یی، النا زدراوومیسلاوا.

ویراستاران منطقه‌ای
جهان عرب:
ساری حنفی و منیر السعیدانی.

برزیل:
گوستاو تانیگوتی، جولیان تانچ، پدرو مانچینی، سللیا دا گراکا آریباس، آندریزا کالی، رنانا بارتو پریورتون، روسانا مارینهو.

کلمبیا:
ماریا خوزه آلوارز ریوادولا، سباستین ویلمیزار سانتاماریا، آندرس کاسترو آروجا.

هند:
ایشوار مودی، راجیو گوپتا، راشمی جین، یودی سینگ.

ایران:
ریحانه جوادی، نجمه طاهری، حمیدرضا رفعت‌نژاد، ساغر بزرگی، زهره سروش‌فر، فائزه خواجه‌زاده.

ژاپن:
کاراهیسنا نیشیهارا، ماری شیبا، کوسوکو هیمنه، تاموهیرو تاکامی، یوتاکا ایوادیتنه، کازاهیرو ایکدا، یو فوکودا، میچیکو سامبه، تاکاکو ساتو، شوهیی اوگاوا، تومویوکی ایده، یوکوهوتا، یوسوکه کوساکا.

لهستان:
میکولاژ میرزژوسکی، کارولینا میکولاژوسکا، جاکوب روزنهام، کرزیتوف گوبانسکی، امیلیا هودزینسکا، جولیا لگات، آدام میولر، توماژ پیوتک، آنا پیکتوسکا، آنا رزژییک، کنراد سیه مازیسکو، جوستینا ویتکوفسکا، زوفیا ولودارسزیک.

رومانی:
کوسیم روهینز، ایلنا سینزایانا ساردا.

روسیه:
النا زدراوو میسلووا، آنا کادنیکوا، النا نیکوفوروا، آسجا ورونکوا، اکاترینا موسکالوا، جولیا مارتیناویچنه.

تایوان: جینگ‌موآ هو.

ترکیه:
آیتول کاساپوغلو، نیلای چابک کایا، گونور ارتونگ، یونکا اوداباش، زینپ بایکال، گیزم گونر.

مشاوران رسانه‌ای:
آنی لین، خوزه ریگوئرا.

مشاور سردبیر:
ایبگیل اندروز.



< حرفهٔ جامعه‌شناسی

رویکردی عمل‌گرایانه

آندره بتیل، دانشگاه دهلی، هند

آندره بتیل را «فاضل‌ترین مرد» هند می‌دانند و این ادعایی گزاف نیست. بتیل تقریباً دربارهٔ تمامی جنبه‌های نابرابری و همچنین دربارهٔ ارتباط آن با مسائل اجتماعی قلم زده است، که با تکنگاری معتبرش به نام کاست، طبقه و قدرت شروع می‌شود که جامعه‌شناسی وبری را به عرصهٔ مطالعات انسان‌شناسی روستایی می‌آورد. مناصب و جوایز بسیاری کسب کرده و ریاست انجمن پژوهش‌های علوم اجتماعی هند را نیز بر عهده داشته است. زمانی که متوجه افزایش برنامه‌های حفظ نظام کاستی از سوی کمیسیون دانش ملی نخست‌وزیر شد، استعفا کرد. او یک جامعه‌شناس مردم‌مدار، با درجهٔ بالایی از تعهد حرفه‌ای است که در تمام روزنامه‌های اصلی، مطلب نوشته و زمانی که افکار عمومی یا سیاست‌های عمومی با دانش جامعه‌شناختی او مغایرت داشته، به موقع زبان به اعتراض گشوده است.



تصویری از آندره بتیل که به تازگی در دهلی گرفته شده است.

حرکت کند، اما باید از آن فراتر رود تا به درک عمیق‌تر و وسیع‌تری از عملکرد جامعه برسد. موضوع جامعه‌شناسی به گونه‌ای است که تفکیک آن از پیش‌فرض‌ها و قضاوت‌های تفکرات عامه، بسیار دشوارتر از تفکیک به‌طور مثال فیزیک اتمی و زیست‌شناسی مولکولی از این قضاوت‌هاست. از این گذشته، گرچه مسائل روز، برای جامعه‌شناس، مفید فایده است، گرایش جامعه‌شناس به این مسائل، با گرایش یک روزنامه‌نگار متفاوت است.

جامعه‌شناسی به‌عنوان یک رشتهٔ فکری، می‌تواند برجسب سه خصلت، مطالعه شود. ۱. جامعه‌شناسی یک علم تجربی است؛ ۲. یک علم روش‌مند و اصولی است و ۳. یک علم تطبیقی است. جامعه‌شناسی به‌عنوان یک علم تجربی، به دنبال رسیدن به یک مرز روشن میان قضاوت‌های ارزشی و قضاوت‌های واقعی است. به عبارت دیگر، در جستجوی تفاوت میان سؤال از آن چه «باید باشد» و سؤال از آن چه

پذیرفتن جامعه‌شناسی به‌عنوان یک شغل، نیازمند به دست آوردن و حفظِ قوهٔ ادراک جامعه‌شناسانه، به‌مثابه رشته‌ای کاملاً فکری است. در عین حال اگر بخواهیم جامعه‌شناسی را یک حرفه در نظر بگیریم و آن را محدود به یک شغل ندانیم، صرف تمرکز کردن بر روی تکنیک‌های فنی این حوزه کافی نیست، البته که به هیچ وجه نباید این تکنیک‌ها را هم دست کم گرفت و نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد. جامعه‌شناسی به‌عنوان یک رشتهٔ فکری مجموعهٔ گسترده‌ای از مفاهیم، روش‌ها و نظریه‌ها را که البته پیوند ضعیفی با هم دارند، پرورانده است، که به عنوان منابعی ارزشمند می‌بایست در عمل، توسط هر جامعه‌شناسی، به کار گرفته شود.

جامعه‌شناسی باید از تفکر عامه تفکیک شود که محدودیت‌های خودش را دارد و برای تفسیر و توضیح پدیده‌های روزمره از گمانه‌های نسنجیدهٔ بسیاری استفاده می‌کند. لزومی ندارد جامعه‌شناسی برخلاف تفکر عامه

«هست» است. مطالعه یک جامعه، مطمئناً احتیاج به شناخت ارزش‌ها و هنجارهای آن جامعه دارد؛ اما جامعه‌شناسان نگاهی توصیفی به هنجارها دارند نه تجویزی. ضمن اینکه جامعه‌شناسان بیشتر به دنبال مطالعه روش‌مند روابط میان روندهای اجتماعی‌اند، بی‌آنکه بخواهند با هرگونه فرضی ببینند که این روابط از اصل و پایه، تا چه حد هماهنگ یا ناسازگار است. در نهایت، جامعه‌شناسی، علمی تطبیقی است که به دنبال اجرای سطوح پژوهشی مشابه و بررسی کردن تمامی جوامع انسانی، جامعه خود جامعه‌شناس و دیگر جوامع است.

علاقه‌ام به روش تطبیقی، مرا به یکی از مدافعین جدی وحدت جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی اجتماعی تبدیل کرده است. در واقع، اکثر هندی‌ها جامعه و فرهنگ را مطالعه می‌کنند؛ اما این کشور، وسیع‌تر و جمعیتش گوناگون‌تر از آن است که یک نفر بتواند تمامی تنظیمات اجتماعی را در چنین کشوری مطالعه کند. گرایش طبیعی در هندوستان، کار کردن بر روی فرض وحدت میان جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی اجتماعی است درحالی‌که در غرب، عمدتاً رسم بر این است که مطالعه جوامع پیشرفته را جامعه‌شناسی و مطالعه جوامع ابتدایی، اولیه و روستایی را متعلق به حوزه انسان‌شناسی می‌دانند.

تعهدی مشابه به روش تطبیقی، مرا به دیدگاهی که در هند از آن دفاع می‌شود، مردد کرده است. براساس این دیدگاه، هندی‌ها باید جامعه‌شناسی منحصر به خودشان را داشته باشند تا بتوانند خود را از قید و بند چارچوب پرسش و تحلیل غربی رها سازند. درست است که چارچوب اصلی جامعه‌شناسی از اروپا و آمریکا ریشه گرفته است و ممکن است در برخی موارد، سوگیری‌های برخاسته از آن جوامع داشته باشد؛ اما دلیلی ندارد که بگوییم این چارچوب، خشک و کاملاً انعطاف‌ناپذیر است و نمی‌توان آن را تغییر داد. در واقع به‌طور پیوسته، تغییر می‌کند و من به شخصه مطالبی درباره نابرابری نوشته‌ام که انتظار دارم همان‌طور که در هند خوانده و فهم می‌شود، در خارج از هند هم خوانده شود.

در طول سال‌هایی که در یکی از مجامع علمی معتبر، استاد دانشجویان تحصیلات تکمیلی بوده‌ام، مانند بسیاری دیگر از همکارانم در هند، بر سر این مسئله بحث کرده‌ام که باید هماهنگی‌ای میان آموزش «نظریه‌های جامعه‌شناسی» و «جامعه‌شناسی هند» برقرار شود. معمولاً دانشجویان در درس‌های «نظری»، مارکس، وبر، دورکیم، پارسونز، مرتون و دیگران را می‌خوانند؛ در صورتی‌که در درس‌های مربوط به هند، آنها درباره روستا، کاست و خانواده‌های پیوسته، مطالعه می‌کنند. طبیعی است که برقراری ارتباط میان این دو مجموعه از دروس برایشان دشوار باشد.

من در طول مدت تدریسم، رهیافتی را بر پایه آنچه «استدلال

جامعه‌شناختی» می‌نامم، در پیش گرفته‌ام. بعد از توضیح دادن و تعریف کردن مفاهیم عمده جامعه‌شناسی به‌عنوان یک رشته فکری، درباره طیفی از موضوعات مشخص بحث می‌کنم. معمولاً از سیاست شروع می‌کنم و درباره «سیاست به‌مثابه موضوعی جامعه‌شناختی» صحبت می‌کنم. در کل، سیاست مسئله‌ای است که برای بسیاری از افراد جذاب است. سؤالی که می‌پرسم این است که آیا جامعه‌شناسی نکات ویژه‌ای را برای فهم سیاست فراهم می‌کند؟ دقیقاً این سؤال را درباره دین هم می‌توان پرسید. دین، خیلی پیش‌تر از آن که جامعه‌شناسی بخواند تبدیل به یک رشته فکری شود، توجهات فکری مهمی را، از متکلمین گرفته تا فلاسفه، به خود جذب می‌کرد: آیا جامعه‌شناسی می‌تواند چیز جدیدی را برای فهم دین ارائه کند؟ این سؤالات را می‌توان درباره خانواده، نظام خویشاوندی و ازدواج و بسیاری موضوعات دیگر نیز طرح کرد.

همیشه، از ایده استدلال جامعه‌شناختی استفاده کرده‌ام تا یافته‌های پرسش‌ها و پژوهش‌های جامعه‌شناختی را به مخاطبان گسترده‌تری برسانم. معتقدم که جامعه‌شناس باید برای حرفه خودش بنویسد؛ اما به همان حد محدود نشود. او موظف است تا مخاطبان بیشتری پیدا کند. به همین دلیل در کنار انتشار مقالات در مجلات بین‌المللی، سعی می‌کنم در نگارش سرمقاله برای روزنامه‌های اصلی و معتبر هند مثل «تایمز هند» (The Times of India)، «هندو» (The Hindu) و «تلگراف» (The Telegraph) همکاری کنم. گرچه استفاده‌های گاه‌به‌گاهی هم از این روزنامه‌ها برده‌ام، اما معمولاً سعی می‌کنم مانند روزنامه‌نگارها نویسم که تنها باید درباره حوادث روز نظر دهند. و تلاش کرده‌ام اتفاقات را با رویکرد گسترده‌تر تاریخی و جامعه‌شناختی بررسی کنم.

همیشه به خودم گفته‌ام که من یک جامعه‌شناسم نه یک اخلاق‌گرا. به‌عنوان یک جامعه‌شناس، علاقه اصلی‌ام مطالعه تطبیقی نابرابری بوده است. همان‌طور که مشخص است، نابرابری یکی از ویژگی‌های ریشه‌دار و فراگیر در جامعه هند است. تحصیل‌کرده‌های هندی معمولاً علاقه دارند قضیه را اخلاقی کنند و از بدی‌های نابرابری و برکات نابرابری صحبت کنند. اما نابرابری مسئله‌ای نیست که با محکوم کردن آن در عرصه عمومی، نیست و نابود شود. به شخصه، زمان زیادی را صرف شناخت انواع مختلف و ابعاد گوناگون نابرابری و همچنین رویدادهایی اجتماعی کرده‌ام که به وسیله آن، این ابعاد تغییر می‌کنند، تبدیل می‌شوند، تضعیف می‌شوند و یا قوت می‌یابند. همچنین، همواره تلاش کرده‌ام تا نگرشی عمل‌گرایانه به برابری و نابرابری را حفظ کنم، به جای نگرش آرمانی یا جبری به آن، که در آخر هر دویشان دو روی یک سکه‌اند. ■

< حرفه جامعه‌شناسی

افشای خشونت آرام

ژاکلین کاک، دانشگاه ویتواترزراند، ژوهانسبورگ، آفریقای جنوبی

کمتر جامعه‌شناسی ممکن است به اندازه ژاکلین کاک سرش شلوغ باشد. یکی از پیشگامان جامعه‌شناسی آفریقای جنوبی است و به‌طور منظم و پیوسته در خصوص رابطه خشونت و نابرابری، کار کرده است. آثار او از جمله کار کلاسیکش به نام خدمتکاران و بانوان که تحلیلی فمینیستی بر کار خانگی است یا مطالعه دقیقش بر جنسیت و جنگ در کلنل‌ها و افسران و همچنین پرده‌برداری از بی‌عدالتی محیطی در نبرد علیه خودمان از این دسته‌اند. او از جامعه‌شناسی استفاده کرده است تا بی‌عدالتی‌های عصر ما را، چه در آفریقای جنوبی و چه در خارج از آن افشا کند.



ژاکلین کاک، در حال برگزاری پنلی در دانشگاه ویتواترزراند آفریقای جنوبی.

تغذیه، مقوله‌ای است که بسیاری از مسائل را اعم از نابرابری، تغییرات آب و هوایی، جهانی شدن، گرسنگی، احتکار، شهرنشینی و سلامت، گرد هم می‌آورد. تغذیه معمولاً با خشونت همراه نیست، مگر در رابطه با اعتراض‌ها و جنبش‌های اجتماعی‌ای که در سال ۲۰۰۸، در اعتراض به افزایش شدید قیمت‌ها در حدود ۳۰ کشور مختلف جهان اتفاق افتاد. با این حال سوء تغذیه، به دلیل اثرات مخرب و پنهانی که بر بدن انسان می‌گذارد و همچنین آسیب و فرسایشی که به تدریج و در طول زمان، متوجه ظرفیت‌ها و منابع انسانی می‌کند، شکلی از خشونت آرام تلقی می‌شود. سوء تغذیه، واقعیتی است که میان یک میلیارد نفر از مردم جهان مشهود است و امروزه در آفریقای جنوبی از هر چهار کودک زیر شش سال، یک نفر دارای علائم سوء رشد (چه جسمی و چه ذهنی) است که ناشی از سوء تغذیه مزمن است.

مفهوم کلی و توصیفی «ناامنی غذایی»، مرز میان گرسنگی و سوء تغذیه را مشخص نمی‌کند. رسانه‌های متعارف، عمدتاً تصاویر قربانیان لاغر و

ساختارها و روندهای اجتماعی که تجربیات ما را شکل می‌دهند، معمولاً توسط باورهای مرسوم، منافع قدرتمند و توجیهات و تفاسیر رسمی، پنهان و نادیده گرفته می‌شوند. یکی از موارد خطرناک، این است که چگونه خشونت، معمولاً به‌عنوان رخداد یا کنشی درک می‌شود که آنی در زمان و در مکانی معین، رخ می‌دهد. اما مخرب‌ترین پتانسیل بشری به شکل «خشونت آرام» رخ می‌دهد که در طول زمان اتفاق می‌افتد. کاملاً موزیانه، نامحسوس و نسبتاً مشاهده‌نشده است. منظورم از خشونت آرام، همان چیزی است که راب نیکسون به آن «مرگ درازمدت» می‌گوید، خشونتی که تدریجی و خارج از دید رخ می‌دهد، خشونتی که خرابی تدریجی به بار می‌آورد و در پهنه زمان و مکان متفرق شده است. خشونتی فرسایشی که عمدتاً حتی به آن خشونت هم گفته نمی‌شود. هم آلودگی محیطی و هم سوء تغذیه، اشکالی از همین نوع خشونت آرامند. هر دو نمونه، نامحسوسند و آسیب‌های جدی‌ای به دنبال دارند که به آرامی در طول زمان گسترش می‌یابد.

سوء تغذیه، عملکرد یک رژیم تغذیه است که بیشتر بر منافع و سود متمرکز است تا نیازهای انسان.

خشونت آرام، مفهومی بی‌ارتباط با طبقه اجتماعی نیست. این قشر فقیر است که بیشترین آسیب‌پذیری را در قبال خشونت آرام سوء تغذیه و آلودگی محیطی دارد. آنها اکثراً تنها و به‌عنوان افرادی جزئی تقلا می‌کنند. اما توضیح این که چگونه، تجربه‌های شخصی را فرآیندهای اجتماعی بزرگ‌تری شکل می‌دهند، بخشی از میراث گران‌بهای سی. رایت میلز است. «تخیل جامعه‌شناختی»، به شکلی تلویحی نشان می‌دهد که جامعه‌شناسان با «مردم معمولی» (کذا) در دنیایی واقعی سر و کار دارند (و من هم می‌خواهم بر مسائلی بنیادین مثل غذای مقوی و آب سالم تأکید کنم).

مایکل بوروی این رابطه و سر و کار داشتن را به دو صورت تبیین می‌کند: «روش مطالعه موردی گسترده» و «جامعه‌شناسی مردم‌مدار». شکل اول گفتگویی را میان پژوهشگر و «فرد مورد پژوهش» برقرار می‌کند که محترمانه، حساس و بازخوردی است. جامعه‌شناسان باید سعی کنند تجربیاتشان را در امتداد زندگی کسانی که درباره آنان پژوهش می‌کنند، گسترش دهند. آن‌ها می‌بایست برای گذراندن مدتی طولانی در خانه‌ها، معادن و کارخانه‌ها آماده باشند. از این نقطه نظر، یعنی این نگاه از پایین است که فرآیندهای اجتماعی می‌توانند نشان‌دهنده شوند و با دقت تمام بررسی شوند. همچنین «جامعه‌شناسی مردم‌مدار پویا»، «تهفته را هویدا می‌کند» و ارتباطی نزدیک با «عموم مشاهده‌شدنی، انبوه، فعال و معمولاً شمارش‌پذیر» دارد. این مسئله، تأکید بر کار جمعی را می‌طلبد و فراخوان سی. رایت میلز، یعنی «ایستادگی برای اهمیت محقق مستقل» را رد می‌کند. به جای آن، در این عصر نئولیبرال و شدیداً فردگرا، وظیفه جامعه‌شناس این است که با قشر فقیر و مظلوم متحد شود.

برای انجام این کار، جامعه‌شناسی می‌تواند جنبش‌های اجتماعی را قدرت ببخشد و کنش‌های جمعی را گرد موضوعاتی مانند «حاکمیت غذایی» و «عدالت محیطی»، بسیج کند؛ جنبش‌هایی که سرشار از تعهد به عدالت اجتماعی است، قدرت شرکت‌های بزرگ را به چالش می‌کشد و خواستار تنظیمات اجتماعی جایگزین می‌شود، تنظیماتی که رهایی بشر را ترویج می‌کند. ■

استخوانی خشکسالی در سوماتالی را نشان می‌دهند. درحالی که ناامنی غذایی، خیلی مکارتر از این است و می‌تواند در پس لایه‌های لباس و چربی مخفی شود. سوء تغذیه غالباً در پشت چاقی قشر کم‌درآمد شهرنشین پنهان می‌شود؛ چرا که آنها عادت به خوردن غذای ارزان دارند که کالری بالایی دارد اما از نظر ویتامین‌ها و مواد معدنی فقیر است. و این چیزی است که به چشم نمی‌آید.

آلودگی محیطی و به شکل آشکار، آزاد شدن کربن که موجب تغییرات آب‌وهوایی می‌شود، در حال افزایش است و نتایج مخربی، خصوصاً بر قشر کم‌درآمد و آسیب‌پذیر آفریقای جنوبی دارد. بخش زیادی از این فرسایش، در زمره «خشونت آرام» قرار می‌گیرد که به کندی، موزیانه و نامحسوس گسترش می‌یابد. حتی تأثیرات وسیع (و به رسمیت شناخته شده) فجایع چشمگیر بوم‌شناختی بوپال و چرنوبیل هم به کندی پیش‌رفتند.

آلودگی اسفناکی، نزدیک ژوهانسبورگ در منطقه‌ای که به فولاددره معروف است، توسط یک کارخانه فولاد، طی مدتی طولانی و به آرامی، محیط را تیره و تار کرده بود. رسوخ «خشونت آرام» آلودگی مواد سمی بسیار گسترده بود، کل چشم‌انداز منطقه را فرا گرفته بود و در هوا و آب‌های زیرزمینی آن جا نیز جریان داشت و در بسیاری موارد، بیشتر پیش‌روی کرده بود و به شکل نقص‌های ژنتیکی، سرطان‌ها و نارسایی‌های کلیه به جسم انسان و حیوان سرایت کرده بود.

بیشتر آلودگی، چه در جسم افراد و چه در رودخانه‌ها، از ادراک حسی بی‌واسطه ما و همچنین از فهم‌مان پنهان است. این آلودگی از راه‌های نادیدنی گسترش می‌یابد و افشای آنها منوط به روشی است که اولریش بک آن را «شناسایی اجتماعی» می‌نامد، که وظیفه جامعه‌شناسی است، خصوصاً زمانی که تهدیدهایی که متوجه زندگی انسان است، عمداً مخفی شود، مانند همان نمونه‌ای که در فولاددره رخ داد. نفوذ مدیریت کارخانه فولاد، با کمک بوروکراسی‌های بی‌قید و بی‌کفایت، با حقه‌بازی و پنهان‌کاری موفق شد از زیر بار مسئولیت آسیب‌های وارد شده، شانه خالی کند.

اما ظرفیت جامعه‌شناسی برای رهایی انسان‌ها، از «افشا کردن» فراتر می‌رود و به «تفسیر» می‌رسد. هر دو مثالی که در خصوص خشونت آرام در این جا ذکر شد، همان‌طور که دلایل اجتماعی داشتند، پیامدهای اجتماعی هم دارند. این پیامد، درباره آلودگی محیطی، آشکار کردن هزینه‌های محیطی‌ای است که شرکتی قدرتمند ایجاد می‌کند؛ و درباره

< جامعه‌شناسی لیبی در دوران دیکتاتوری و پس از آن مصاحبه‌ای با مصطفی عطیر

دکتر مصطفی عطیر، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تریپولی، مدیر مرکز تحقیقات توسعه پایدار و رئیس سابق انجمن جامعه‌شناسی عربی است. او نویسنده کتابها و مقاله‌ها متعددی درباره تأثیر مدرنیسم و نفت بر جامعه لیبی است. ساری حنفی که استاد جامعه‌شناسی دانشگاه آمریکایی بیروت و عضو کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ است، با او مصاحبه کرده است.



دکتر مصطفی عطیر جامعه‌شناس لیبیایی که از دوران حاکمیت قذافی، جان سالم به در برده است.

ساری حنفی: ممکن است درباره مسیر آکادمیک خودتان در لیبی توضیح بدهید؟

مصطفی عطیر: مدرک کارشناسی خود را از دانشکده هنرهای لیبرال دانشگاه لیبی در رشته جامعه‌شناسی گرفتم. در سال ۱۹۶۲ دانشگاه مرا به ایالات متحده آمریکا فرستاد که در آنجا مدرک کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه پیتزبورگ و سپس دکترا را در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه مینه‌سوتا در سال ۱۹۷۱ اخذ کردم. سپس به لیبی بازگشتم و از آن به بعد اینجا به تدریس پرداخته‌ام، همچنین تعدادی پست دانشگاهی از جمله مدیر مدرسه هنرهای لیبرال، مدیر مرکز تحقیقات دانشگاه و ریاست دانشگاه را عهده‌دار بوده‌ام.

ساری حنفی: در کارگاهی شرکت کردم که مرکز مطالعات اتحادیه عرب سازمان داده بود. برخی چپ‌ها و ملی‌گرایان حاضر در کارگاه از دخالت ناتو در لیبی انتقاد کردند درحالی‌که شرکت‌کنندگان لیبیایی متفقا از آن حمایت می‌کردند؟ موضع شما چیست؟

مصطفی عطیر: بهار عربی در ۱۷ فوریه ۲۰۱۱ در لیبی آغاز شد. این رویداد، به‌عنوان تظاهراتی صلح‌آمیز در شهر شرقی بنغازی شروع شد. رژیم با خشونت شدید و با یاری تمامی ابزارهای نظامی به این تظاهرات پاسخ داد. اما کاربرد افراطی خشونت علیه معترضان غیرمسلح، تظاهرات بنغازی را که در تمام کشور منتشر شد، متوقف

نکرد. به ندرت شهری از این اتفاق برکنار می ماند و جنبش به شورشی مردمی شبیه بود. پس از مدتی، رژیم موفق به برقراری کنترل بر برخی بخش های کشور از جمله پایتخت شد درحالی که همه شرق کشور و بخش هایی از غرب و جنوب در دست شورشیان باقی ماند. به زودی کشور در آنچه که معادل جنگ داخلی بود غوطه ور شد؛ اگرچه ابزارهای نظامی شورشیان به هیچ وجه با قدرت نظامی گردان امنیتی قذافی برابری نمی کرد که از تجهیزات سنگینی مانند نیروی زرهی، هوایی و توپخانه و نیز مزدورهای خارجی استفاده می کردند. رسانه های مدرن امکان دیدن سببیت و خساراتی که گردان امنیتی قذافی به شهروندان وارد آوردند، برای بقیه نقاط جهان فراهم کردند. شورای امنیت سازمان ملل متحد فوراً قطعنامه ای را تصویب کرد که به دولت های عضو شورا اجازه می داد که منطقه پرواز ممنوعی بر فراز لیبی ایجاد و تقویت کنند و «همه تمهیدات لازم» را برای جلوگیری از حملات به شهروندان به کار گیرند. این امر به دخالت ناتو منجر شد که به تیراندازی نیروهای دریایی و هوایی محدود شد؛ اما جنگ بر روی زمین به شورشیان شبه نظامی مسلح واگذار شد. سرانجام پس از ۲۴۶ روز، جنگ به پایان رسید. قذافی، بی رحم و لجوج بود و اگر دخالت نظامی بین المللی صورت نگرفته بود، کشور و مردمش نابود شده بودند.

ساری حنفی: چطور جامعه شناسی مانند شما، دانشی درباره جامعه اش تولید می کند، زمانی که این جامعه تحت حکمرانی دیکتاتوری است؟ و چه نوعی از دانش را شما می توانستید تولید کنید؟

مصطفی عطیر: تدریس جامعه شناسی در لیبی، مستقل بودن و حفظ کردن محتوای دروس از رنگ ایدئولوژی گرفتن، کار ساده ای نبود. از آن جایی که در مدارس آمریکایی تحصیل کرده ام، عمیقاً با تحقیق تجربی و تکنیک های کمی عجین شده ام. در جامعه شناسی بیش از هر چیز مدرنیزاسیون و تغییر اجتماعی توجهم را جلب کرده اند. این حوزه، به جامعه لیبی و بقیه دنیای عرب مرتبط بود. لیبی جمعیت کمی دارد که به قبایلی تقسیم شده اند که به طور تنگاتنگی با یکدیگر مرتبط هستند. از آن جایی که کمبود مالی وجود نداشت و من اولین جامعه شناس دارای مدرک دکترا بودم، با هیچ مشکلی برای دسترسی داشتن به مقامات بلندرتبه مواجه نبودم و بودجه های کافی برای هر موضوعی که می خواستم درباره آن تحقیق کنم تأمین می شد. به منظور اجتناب از به دردرس افتادن، از دو حوزه دوری کردم: دین و سیاست. هرچند موفق شدم تا پژوهش هایی را در میان زندانیان انجام دهم و دست کم در دو فرصت، نمونه ای از آن کسانی گرفته شد که به خاطر وابستگی به اخوان المسلمین و آنچه که عرب افغان ها نامیده می شود، در زندان بودند. اگرچه بودجه از سوی بخش های دولتی تأمین می شد، اما لازم نبود که نتایج تحقیقات به اجرا و عمل درآید زیرا رابطه میان تحقیق و تصمیم گیری بسیار ضعیف بود.

ساری حنفی: آیا دانشگاه های لیبی روشنفکرانی را که به طبقه حاکم استبدادی قذافی نزدیک بودند، تصفیه کرده است؟

مصطفی عطیر: استادان دانشگاه های لیبی را می توان در دو طبقه اصلی دسته بندی کرد: گروه اول شامل کسانی بود که تحصیلات دانشگاهی شان را پیش از کودتای نظامی قذافی در سال ۱۹۶۹ انجام داده بودند و به آنها بورسیه های تحصیلی برای خارج از کشور داده شده بود، زیرا دانشجویان برجسته ای بودند. تقریباً همه آنها به دانشگاه های

غربی (آمریکایی، بریتانیایی، آلمانی و فرانسوی) رفتند. اعضای این گروه، وقف حرفه شان شده اند و بیشترین تلاش خود را برای خدمت در جهت تخصص هایشان و به دانشجویانشان انجام داده اند. گروه دوم را کسانی تشکیل می دادند که زمانی دانشجو شدند که قذافی آغاز به صحبت درباره ایدئولوژی شخصی اش نمود و بعدها در کتاب سبزش آن را تقدیس کرد. در آن روزگار، لیبی هیچ حزب سیاسی ای نداشت؛ اما برخی از دانشجویان به گرایش های سیاسی مختلف در منطقه ملحق شدند. اما قذافی تصمیم گرفت که همه و به ویژه دانشجویان باید از ایدئولوژی جدید او پیروی کنند و بسیاری هم این کار را کردند. در سال ۱۹۷۶، وی به دانشجویانی که به ایدئولوژی اش اعتقاد داشتند دستور داد که فضای دانشگاه ها را از حضور کسانی که وی آنها را مرتجع می خواند، پاک کنند. برخوردها فوراً آغاز شد و بسیاری از افراد در این جریان مجروح یا دستگیر شدند؛ درحالی که دیگران را مجبور کردند که دانشگاه را ترک کنند. یک سال بعد، قذافی سازمان دهی به هوارداران در کمیته های انقلابی را آغاز کرد. اعضا باید سخنان قذافی را حفظ می کردند، از او پیروی می کردند و هر وظیفه ای که او دستور می داد را اجرا می کردند؛ از جمله به دار آویختن دانشجویان در فضای دانشگاه و در ملا عام.

برطبق قوانین دانشگاه فقط دانشجویان با درجه ممتاز باید برای تحصیلات تکمیلی به خارج از کشور فرستاده می شدند؛ اما از اواخر دهه ۱۹۷۰ دانشجویانی که رهبران کمیته های انقلابی شدند، پاداش خود را با تحصیل در خارج گرفتند. اکثریت آنان گرایش های علمی نداشتند و بنابراین صلاحیت لازم را برای ورود به دانشگاه های خوب نداشتند و [تحصیلشان] با دیپلمی از دانشگاه های درجه سوم و چهارم اروپای شرقی و کشورهای عرب خاتمه یافت. آنان وقتی بازگشتند موقعیت های شغلی تدریس را به خود اختصاص دادند تا ایدئولوژی قذافی را در میان دانشجویان و عموم مردم اشاعه دهند. بنابراین، وقتی که دانشگاه های لیبی پس از پایان جنگ، مجدداً بازگشایی شدند، برخی از این استادان، خودبه خود رفتند، به دیگران گفته شد که دانشگاه را ترک کنند اما برخی دیگر موفق شدند که در منصب های تدریسی شان بمانند زیرا با افراد رده بالای رژیم جدید، پیوندهای اجتماعی دارند. روابط خانوادگی و قبیله ای، اغلب می توانند سد راه قوانین و قواعد شوند. این امر همیشه صادق بوده و هنوز هم هست و همچنان برای مدتی طولانی خواهد بود.

ساری حنفی: آیا روشنفکران، نقشی در انقلاب لیبی ایفا کرده اند؟

مصطفی عطیر: چیزی که در لیبی رخ داد همانند دیگر کشورهای عربی، یک قیام بود که ممکن است به انقلاب بینجامد یا نینجامد. روشنفکران غافلگیر شده اند. در ابتدا، این حرکت، جنبشی بود که جوانانی ایجادش کردند که تکنولوژی های اطلاعاتی نوینی را به کار می برند. اما، روز ۱۷ فوریه، قبل از قیام تونس ها برنامه ریزی شده بود. این روز به قتل عامی مربوط می شد که در سال ۲۰۰۶ در همین روز در بنغازی رخ داد. پیش از ۲۰۱۱، افراد، تظاهرات می کردند؛ اما تعدادشان زیاد نبود و توسط نیروهای امنیتی به سادگی پراکنده می شدند. در برنامه ریزی اعتراض سال ۲۰۱۱، افراد جوان از طریق فیسبوک به تبادل عقیده و بحث درباره استراتژی هایشان پرداختند. رژیم از همه این فعالیت ها به خوبی آگاه بود و خود را برای هر شورش آماده کرده بود. آنچه در تونس و سپس مصر رخ داد تعداد بیشتری از مردم را برای شرکت در قیام لیبی ترغیب کرد. اگرچه آغاز حرکت در بنغازی بود، اما افراد در طرابلس و

دیگر شهرها هم، خود را برای شرکت کردن آماده کرده بودند. خشونت بیش از حد رژیم در برخورد با تظاهرات مسالمت‌آمیز، زنجیره‌ای از واکنش‌ها را در همه نقاط کشور موجب شد. با ادامه یافتن قیام، افراد مسن‌تر از، تمامی قشرهای جامعه از جمله روشنفکران، به آن پیوستند. از آنجایی که رژیم، علی‌رغم تلاش‌های ناکام بسیار برای کودتای نظامی و همه نوع فشار بین‌المللی، سرپا مانده بود، بسیاری از روشنفکران لیبیایی، این ایده را پذیرفتند که: تنها توسعه سیاسی ممکن، باید از درون خود رژیم ایجاد شود.

ساری حنفی: به عنوان یک جامعه‌شناس، آینده لیبی را چگونه می‌بینید؟

مصطفی عطیر: شعارهایی که در خلال قیام پخش شد بر خلاص شدن از دست قذافی، تغییر رژیم و ایجاد یک نظام سیاسی دموکراتیک متمرکز بود. شما نباید فراموش کنید که همه جمعیت فعلی لیبی به جز ۱۲ درصد آن، در دوران حکومت قذافی به دنیا آمده و رشد کرده‌اند. این به معنای آن است که تقریباً به همه جمعیت فعال لیبی یاد داده شده بود که نظام سیاسی آنها در دنیا بهترین بوده و دموکراسی آنها که هیچ حزب سیاسی، هیچ انتخابات و هیچ نماینده‌ای نداشته، تنها دموکراسی حقیقی و درست بوده است. همه امکانات رسانه‌ای، دولتی بودند و در جهت تبلیغ ایده‌های قذافی عمل می‌کردند. هدف، این بود که همه لیبیایی‌ها را مجبور کنند که پشت یک جریان فکری، محکم بایستند. نیروهای شورشی لیبی در تغییر نظام و خلاص شدن از دست قذافی موفق بودند؛ اما فکر نمی‌کنم که آنها صلاحیت لازم را برای برقراری دموکراسی داشته باشند. حکومت موقت با صدها روزنامه، ده‌ها ایستگاه تلویزیونی و تعداد بی‌شماری احزاب سیاسی، انتخاباتی عادلانه برگزار کرد؛ اما شورشیان، اسلحه‌های خود را زمین نگذاشتند.

بنابراین، بیش از هزار گروه مسلح وجود دارد که هر یک به‌طور مستقل عمل می‌کنند. آنها در هر عملی که رهبرانشان تصمیم بگیرند، وارد می‌شوند: از برقراری نظم و نظارت در منطقه خودشان و انجام بازرسی تا دستگیری و حتی بازجویی کردن و فرستادن افراد به زندان‌های خصوصی. به علاوه، این کشور دارای تعدادی گروه دینی افراطی است که اصرار دارند تفسیر شخصی خود را از دین بر دیگران تحمیل کنند. تا زمانی که این نوع گروه‌ها خارج از قانون عمل می‌کنند، برقراری دموکراسی خیالی خام خواهد بود.

ساری حنفی: مأموریت جامعه‌شناسی در لیبی پس از انقلاب چیست؟

مصطفی عطیر: امروزه این امکان ایجاد شده است که درباره موضوع‌هایی تحقیق شود که در زمان قذافی تابو بودند. انبوهی از داده‌های تجربی وجود دارد، که با دخالت دادن متغیرهای مرتبط با ماهیت نظام سیاسی‌ای که ۴۲ سال دوام آورد، می‌توانند مجدد تحلیل شوند تا مدل‌های نظری جدیدی ایجاد کنند. در عین حال، بهار عربی مسیرها و حوزه‌های جدیدی را برای تحقیق معرفی کرده است؛ این تحقیقات به نیروهایی که آینده جامعه لیبی را شکل خواهند داد، می‌پردازد: امکانات رسانه‌ای پیشرفته، بازیگران سیاسی جدید، قدرت‌های بین‌المللی، گروه‌های اسلام‌گرا و مهاجران دور از وطن. وظیفه جامعه‌شناسی این است که توصیف کند چطور این اجزای مختلف و متضاد، دارند صحنه لیبی را طراحی می‌کنند. شکی ندارم که جامعه‌شناسان لیبیایی تا مدتی فرصت سر خاراندن نخواهند داشت. ■

< بحران سیاسی در دانشگاه‌های اسرائیل

فراس حمامی، مؤسسه سلطنتی تکنولوژی (KTH)، استکهلم، سوئد

دولت اسرائیل بر تدریس و سرفصل دروس در دانشگاه‌های خود نظارت می‌کند.



محدود می‌کنند. به دلیل پیوندهای سیاسی پروفیسور آریه‌لا آزلای از دانشگاه بارایلان، از استخدام رسمی وی خودداری شد. هنگامی که نوه گوردن از دانشگاه بن‌گوریان، پشتیبانی خویش را از تحریم دانشگاه‌های اسرائیل در سال ۲۰۰۹ اعلام کرد، گروه فراپارلمانی ایم تیرتزو (Im Tirtzu) از دانشگاه خواست تا این استاد را اخراج کند و «به این گرایش ضدصهیونیستی خاتمه بخشد» (Haaretz, 2012/30/9). وزیر آموزش، گیدئون سارنیز از دپارتمان سیاست و دولت دانشگاه بن‌گوریان برای سوگیری‌های «پساصهیونیستی» اش انتقاد کرد. پروفیسور ایلان پاپه که از تحریم دانشگاهی اسرائیل پشتیبانی می‌کند، خود در دانشگاه حیفاء تحریم شده بود. پس از آنکه چندین بار با تهدید به مرگ روبرو شد و کنست (Knesset) او را محکوم کرد، کارش را در سال ۲۰۰۸ به دانشگاه اگزتر (Exeter) منتقل نمود.

کمیته آموزشی کنست، نزار حسن، کارگردان

(و بعدتر دولت اسرائیل) پیش و پس از سال ۱۹۴۸ مرتکب شدند، شناخته می‌شود. بیش از ۲۷ دانشگاه اسرائیلی به‌طور مداوم با مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و همچنین نظامی، از سیاست آپارتاید اسرائیل حمایت کرده‌اند (Hever, 2009).

< خفقان دگراندیشی سیاسی در دانشگاه‌های اسرائیل

دولت جناح راستی بنیامین نتانیاوو، مجموعه‌ای از اقدامات سرکوب‌گرایانه را برای جلوگیری از انتقادهای داخلی از سوی گروه‌های مدافع حقوق بشر، رسانه‌ها و قوه قضاییه تصویب کرده است (Cook, 2012: 22). دانشجویان و اعضای هیئت علمی یهودی، فضای دانشگاهی را کنترل می‌کنند و در طول کلاس‌های استادان «دگراندیش» همچون سگ نگهبان عمل می‌کنند. استادان دانشگاه برای پرهیز از بهتان عمومی، از دست دادن کار، زندانی شدن و یا حتی مرگ، اطلاعاتی را که ممکن است مقامات را تحریک کند،

کارکنان دانشگاه‌های اسرائیل، اخیراً دادخواستی را امضا کرده‌اند که به طرحی اعتراض می‌کند که کمیته فرعی ارزیابی کیفیت شورای تحصیلات تکمیلی اسرائیل (CHE) آن را فراهم کرده و دپارتمان سیاست و دولت دانشگاه بن‌گوریان (BGU) را از پذیرش دانشجویان برای سال تحصیلی ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۴ منع می‌کند. پروفیسور گیلاد هوران در مؤسسه علم ویزمن، این دادخواست را تنظیم کرده است و استدلال می‌کند که «آزادی دانشگاه در نظام تحصیلات تکمیلی اسرائیل در معرض خطر جدی است». هرچند این دادخواست در سپتامبر امضا شده بود، اما دولت اسرائیل آزادی بیان را در دانشگاه‌هایش از زمان تأسیس اسرائیل به‌عنوان یک دولت یهودی در سال ۱۹۴۸ سانسور کرده است. این تاریخ همچنین به‌عنوان نکه (نکبت) برای فلسطینیان، از دست دادن فلسطین تاریخی، پاک‌سازی قومی، جابجایی‌ها، مرگ خانواده‌ها و دوستان، از دست دادن دارایی‌ها و قتل‌عام‌هایی که ستیزه‌جویان صهیونیست

چندین فیلم جایزه برده را، به‌خاطر انتقاد از دانشجویی یهودی، که در کالج سپیر در صحرای نگب (Negev) با آونیفورم نظامی به کلاس آمده بود، محکوم کرده بود (Cook, 2008). چنین محکومیتی برای سخنرانی یهودی که در همان کالج از زن عرب بادیه‌نشینی که وارد کلاس شد خواست تا حجاب خود را بردارد، رخ نداد. با فوران انتفاضه دوم در سال ۲۰۰۰، پلیس و سرویس‌های مخفی اسرائیل، دستگیری و بازجویی دانشجویان اسرائیلی فلسطینی در دانشگاه‌های اسرائیل را تشدید کرده‌اند. یوسف یکی از دانشجویان دانشگاه بن‌گوریان، به‌خاطر پیوند سیاسی با یک کمیته دانشجویان عرب در محوطه دانشگاه، زندگیش را از دست داد. (Gordon, 2006: 194-5)

کمک به اشغال نظامی

دانشگاه‌های اسرائیل از طریق همکاری نزدیک با کارخانه‌های اسلحه‌سازی البیت و رافائل، از پژوهش و آموزش نظامی پشتیبانی می‌کنند. این کارخانه‌ها، به‌خاطر فراهم کردن سیستم‌های نظارت برای دیوار آپاراتایدی اسرائیل مشهورند؛ مانع بتنی ۷۶۰ کیلومتری که به سوی کرانه باختری اشغال‌شده پیش می‌رود و اسرائیل را قادر می‌سازد تا زمین‌های فلسطینی بیشتری را ضمیمه نماید. البیت بر روی دانشگاه تکنیون (Technion) سرمایه‌گذاری کرده است تا سیستم‌های اسلحه روباتیک، همچون تکنولوژی هواپیمای بدون سرنشین و ماشین جنگی بدون سرنشین را که به حمله اسرائیل به غزه در سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ کمک کرد، ارتقاء دهند. همچنین به دانشجویانی که در این حمله خدمت کرده‌اند، کمکی ویژه می‌کند. به گفته هور (Hever, 2009)، هایم روسو، مدیر شاخه ال-اوپ (El-Op) البیت، به عضویت کمیته اجرایی دانشگاه تکنیون منصوب شده بود و به رئیس البیت، دکترای افتخاری اعطا شده است.

چندین دانشگاه اسرائیلی، بر ویرانه دهکده‌ها و شهرهای فلسطینی که در سال ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ از بین رفته‌اند، بنا شده‌اند. دانشگاه تل‌آویو، هرگز این واقعیت را به رسمیت نشناخت که بر ویرانه‌های دهکده فلسطینی ویران شده شیخ موانیس ساخته شده است، که ساکنین آن آواره و تبعید شده بودند. دیگر دانشگاه‌ها، همچون دانشگاه آریل مرکز ساماریا، در شهرک‌هایی در کرانه باختری ساخته شده‌اند که بنا بر قوانین بین‌المللی، غیرقانونی‌اند. هرچند کالج آریل و کارکنانش، هم در اسرائیل و هم در خارج از مرزها بایکوت

شده‌اند، وزیر آموزش، این تصمیم را که به این مؤسسه، جایگاه دانشگاهی کامل اعطا شود، ستود.

این مثال‌ها نشان می‌دهد که تعطیلی دیارتمان دولت و سیاست دانشگاه بن‌گوریان خالی از انگیزه‌های سیاسی نیست. همان‌طور که رئیس دانشگاه بن‌گوریان پروفیسور ریوکارمی، در نامه‌اش به رئیس دانشگاه‌های پژوهشی اسرائیل نوشته است «تهدیدهای داخلی و خارجی بسیاری علیه مؤسسات دانشگاهی اسرائیل وجود دارد [...] این نبرد، ویژه دانشگاه بن‌گوریان نیست بلکه تقلاي همه مؤسسات دانشگاهی اسرائیل است [...] تصویب این تصمیم فعلی توسط شورای تحصیلات تکمیلی، همچون افراشتن پرچمی سیاه بر فراز استقلال دانشگاه‌های اسرائیل است». پروفیسور تانیا رینه‌هارت از دانشگاه تل‌آویو می‌گوید «کمیته هیچ یک از دانشگاه‌های اسرائیل، هرگز در طول تاریخ‌شان، در اعتراض به بسته شدن مکرر دانشگاه‌های فلسطینی، تصمیمی اتخاذ نکرده‌اند [...] در وضعیت وخیم نقض حقوق بشر و اصول اخلاقی، دانشگاه از انتقاد امتناع می‌کند و [...] با نظام سرکوب همکاری می‌کند» (Reinhart, 2004). همین نکته درباره حمایت‌کنندگان اسرائیل در خارج از مرزها هم صدق می‌کند؛ هیچ یک از ۴۵۰ رئیس کالج‌های آمریکایی که این فراخوان تحریم را محکوم کردند، به ویرانی دانشگاه اسلامی غزه اعتراض نکردند (Gordon and Halper, 2008).

در پاسخ به نقض حقوق بشر در داخل و خارج از دانشگاه‌های اسرائیل، دانشگاهیان نگران در سراسر جهان درخواست کرده‌اند که دانشگاه‌هایشان خط مشی و سیاست اخلاقی‌ای را اجرا کنند که در اساسنامه‌شان مندرج است. کمیته بریتانیایی دانشگاه‌های فلسطین، «گروه اقدام برای تحریم اسرائیل» که گروهی سوئدی است، انجمن کارکنان دانشگاه مک‌گیل و اتحادیه دانشجویان برکلی، همراه با دیگران، درخواست کرده‌اند که دانشگاه‌هایشان با دانشگاه‌هایی که با سیاست‌های آپاراتایدی اسرائیل هم‌دستند، قطع رابطه کنند. دانشگاه ژوهانسبورگ نخستین دانشگاهی بود که همکاری خود را با دانشگاه بن‌گوریان متوقف کرد. در سطح اروپا، ۲۶۰ فرد دانشگاهی، از بیست کشور مختلف، مصرانه از کمیسیون اروپا خواستند که شرکت‌های اسرائیلی‌ای را که در تجاوز به حقوق بشر در فلسطین دست دارند، از برنامه‌های اتحادیه اروپا محروم نماید. کمپین تحریم، غالباً در مغایرت با آزادی گفتگو و دستیابی به آزادی دانشگاهی به نظر می‌رسد.

هرچند، هفتاد سال گفتگو با مقامات اسرائیلی نه فرآیند «صلح» را تقویت کرده است و نه اسرائیل را مجبور ساخته که از قطعنامه‌های سازمان ملل یا قوانین بین‌المللی پیروی کند. نمونه‌هایی از آفریقای جنوبی در دوران رژیم آپاراتاید نشان می‌دهد که فراخوان‌های بین‌المللی برای آزادی‌های دانشگاهی ممکن است مؤثر باشد. چنین فراخوان‌هایی می‌تواند سیاست‌های آپاراتایدی دولت اسرائیل را آشکار کند و نظام نظارتی‌ای را به چالش بکشد که آزادی بیان را در دانشگاه‌ها کنترل می‌کند و دانشگاه‌های اسرائیل را از بحران فعلی سیاسی و قطعاً اخلاقی‌شان رهایی بخشد. ■

کتاب‌شناسی

Cook, J. (2012). "The full story behind the war against free speech in Israel's universities." The Electronic Intifada. from 2012/27/10 Accessed on <http://electronicintifada.net/content/full-story-behind-war-against-free-speech-israels-11783/universities>

Cook, J. (2008). "Academic Freedom? Not for Arabs in Israel." CounterPunch. Accessed on from <http://www.counterpunch.org/.../academic-freedom-not-for-arabs-in-israel>

Equeiq, A. (2012). "Epilogue." Omrim Yeshna Eretz – Hekayat Balad (Once upon a Land) / A Tour Guide. Sedek. Zochrot: Tel-Aviv

Gordon, N. and Halper, J. (2008). "Where's the academic outrage over the bombing of a university in Gaza?" CounterPunch from <http://www.counterpunch.org/where-s-the-/31/12/2008/org/academic-outrage-over-the-bombing-of-a-university-in-gaza>

Hever, S. (2009). "The Economy of the Occupation – A Socioeconomic Bulletin." Jerusalem: The Alternative Information Center. from 05-02-2010 Accessed on http://usacbi.files.wordpress.com/pdf/24-23_occupation

Reinhart, T. (2004). "Academic Boycott: In Support of Paris VI." The Electronic Intifada

< تئاتر مستضعفان

شکلی از جامعه‌شناسی مردم‌مدار؟

ژوزه سوتیرو، دانشگاه کلمبیا، پرتغال

< تئاتر مستضعفان با جامعه‌شناسی ملاقات می‌کند

بحث‌تئاتر، رایج‌ترین شکل تئاتر مستضعفان (Theater of the Oppressed; TO) و روشی سیاسی‌نمایشی است که آگوستو باول برزیلی ابداعش کرد و در بسیاری کشورها به‌عنوان بخشی از عمل اجتماعی، سیاسی و آموزشی به کار برده شد. در پرتغال، چندین گروه آن را اقتباس کردند تا به دشواری‌هایشان بیندیشند و تغییراتی را بازگو کنند که خواهان تحقق آنها هستند. نقطه آغازین این روش، پیش‌فرضی رادیکال و دموکراتیک است: تئاتر «توانایی انسان‌هاست، نه حیوانات، برای مشاهده خودشان در حین کنش» و به همین خاطر «همه می‌توانند تئاتر بازی کنند، حتی بازیگران!»^۱ با تئاتر، واقعیت را در فضایی دیگر، از نوع هنری‌اش، تصویر می‌کنیم و بنابراین کارگزاری می‌شویم که درباره واقعیتی که ساخته‌ایم تصمیم می‌گیریم. هم‌زمان امتیاز تماشاگری را هم کسب می‌کنیم.

در TO، تماشا‌بازیگران، اصطلاحی که باول برای نامیدن شرکت‌کنندگان، هم به عنوان بازیگر و هم تماشاگر ساخت، دعوت می‌شوند تا دیواری را بشکنند که صحنه و تماشاچیان را به‌صورت کسانی که نگاه می‌کنند (تماشاگران) و کسانی که انحصار عمل دارند (بازیگران) از یکدیگر جدا می‌کند. این تقسیم کار مرسوم که به تعداد انگشت‌شماری [از افراد]، انحصار اندیشه، عمل یا سخن مشروع می‌دهد، در تئاتر و بیرون از تئاتر زیر سؤال رفته است. هیچ کس محدود به نقش اجتماعی‌اش نیست: توانایی بازی نقش‌های دیگر، سندی است بر امکان رهایی.

آیا این یک تصادف بود که این بحث‌تئاتر، بخشی از یک کنگره جامعه‌شناسانه بود؟ یا برعکس، این، در واقع شکلی از مباحثه



پروژه «Estudantes por Empréstimo» (دانشجویانی برای وام)، در می ۲۰۱۲، یک بحث‌تئاتر در محل مجلس سنای پرتغال برگزار کرد. حدود ۲۰۰ دانشجو از سراسر کشور آمده بودند تا راه‌حلهایی، قانونی و غیره، برای مشکلاتشان را در مقابل چشمان داورانشان، پادشاه پرتغال، به نمایش درآورند. عکس از کارلا لوییس.

را برانگیخت. نمایش با به تصویر کشیدن هزینه‌های تحصیل، دسترسی نابرابر به آموزش عالی، کاهش در بودجه ملی و افزایش وام‌های بانکی برای دانشجویان را تجسم می‌کند که آینده آنها را تابع نظام مالی قرار می‌دهد.

بعد از تماشا کردن، تایید کردن، شناختن و خندیدن، تماشاچیان تشویق می‌شوند که درباره آنچه در نمایش اتفاق افتاد، آنچه داستان شرح داد و درباره اینکه ریشه مشکل چیست، بحث کنند. بعد از آن، میانجی، مشهور به جوکر، تماشاچیان را دعوت می‌کند که به صحنه آیند و راه‌حل‌های ممکن مشکل مطرح‌شده در نمایش را بازگویند: آیا آنها می‌توانستند در آن موقعیت کار متفاوتی انجام دهند؟ بعضی از مردم دعوت را می‌پذیرند و بحث باز می‌شود.

در ژوئن ۲۰۱۲، در میانه کنگره انجمن جامعه‌شناسی پرتغال، در پورتو، بودیم که نمایشی «بحث‌تئاتری» (forum-theater) را به نام *Estudantes por Empréstimo* («دانشجویانی برای وام» در برابر «وام‌هایی برای دانشجویان»، <http://estudantesporemprestimo.wordpress.com/>) اجرا کردیم. نمایش، داستان ملموسی را روایت می‌کرد: دانشجویی که هیچ بورسیه‌ای نداشت، مجبور شد برای ادامه تحصیلاتش وامی بانکی بگیرد. نمایش، یک پروژه تئاتر برای مستضعفان است که بیش از دو سال، در چندین مدرسه و کالج در پرتغال، از شمال تا جنوب، با شرکت هزاران دانشجو و دانش‌آموز، ادامه داشته است. این نمایش، اعلامیه‌ها و درخواست‌هایی را موجب شد و بحث‌ها و فعالیت‌های مستقیمی

و مداخله جامعه‌شناختی است؟ نسبت میان TO و جامعه‌شناسی مردم‌مدار (public sociology) چیست؟ هر کدام می‌توانند چه چیز از دیگری بیاموزند و چنین گفتگویی با چه مشکلاتی روبرو می‌شود؟

مهارت جامعه‌شناسی و تئاتر هر دو، به تعبیری، ساخت نمادین واقعیت و تولید مقوله‌هایی برای بازنمایی و فهم است. در هر دو مورد، آنها این کار را در مخالفت با دیگر بازیگران (رشته‌های دیگر، سیاستمداران، دیگر رسانه‌ها) انجام می‌دهند که راه‌های رقیب بازنمایی جهان اجتماعی را ارائه می‌کنند. یک نمایش بحث‌تثاتی، روایتی از واقعیت و دیدگاهی درباره آن است. بحث‌تئاتر، معمولاً چشم‌اندازهای مختلف داستان را به‌عنوان چارچوب‌های تعامل نشان می‌دهد. یکی از چالش‌های مربوط به نمایش (dramaturgical) بحث‌تئاتر، این است که چگونه مؤلفه‌های ساختاری را که اروینگ گافمن آن را «نظم تعامل» می‌نامد، آشکار سازیم. اینجا جامعه‌شناسی می‌تواند به کمک آید.

جامعه‌شناسی از طریق مفاهیم، دستگاه چشمگیری برای بازنمایی عناصر به وجود آورده است؛ عناصری که به آسانی در هر یک از وضعیت‌های عینی قابل شناسایی نیستند؛ چون فراتر از آن قرار گرفته‌اند. اینها قطعاً برای نمایان کردن ویژگی‌های نظام‌مند وضعیت‌های اجتماعی در صحنه‌های تئاتر، که معمولاً نامشهود هستند، سودمندند. در سطحی دیگر، جامعه‌شناسی این چیزها را عمیقاً مطالعه کرده‌است؛ اینکه چطور روابط اجتماعی از طریق اعمال و ترتیبات، جسمیت (somatized) می‌یابند و چگونه نقش‌ها یکی از راه‌هایی‌اند که از طریق آنها جهان اجتماعی صورت‌بندی می‌شود. جامعه‌شناسی می‌تواند برای به حساب‌آوردن اینکه روابط اجتماعی قدرت، چگونه نقش‌ها، هویت‌ها، شکل‌های عمل و مالکیت جسمانی را سازمان می‌دهند، تئاتر را به چالش بکشد. در پایان، جامعه‌شناسی برای نگرستن به داستان‌ها و روایت‌های فردی، در روایتی که بازمی‌نمایند و نه در یکتایی تقلیل‌ناپذیرشان، به کار می‌آید. آنچه در TO «ریاضت» (ascesis) خوانده می‌شود، فرآیندی که ما از طریق آن، روایت‌های فردی را تعمیم می‌دهیم و «از پدیده به قانون» می‌رسیم، فعالیتی اساسی برای استدلال جامعه‌شناختی است.

< یک وسیله یا یک چالش برای جامعه‌شناسی مردم‌مدار؟

TO همچنین می‌تواند وسیله‌ای قدرتمند برای جامعه‌شناسی مردم‌مدار باشد. تئاتر، که زبان انسانی کامل‌تری است، می‌تواند پیچیدگی زمینه، مکانیسم‌های تعامل، چگونگی جاگرفتن امر اجتماعی در بدن و مکان را با خود به هر بحثی بیاورد. TO بحث را بی‌واسطه، به تجربه پیوند می‌زند، به آنچه پیر بورديو «درک عملی» (practical sense) می‌خواند و از نظام‌نامه‌ای انتزاعی که معمولاً به‌عنوان روشی برای سلب مالکیت، تجربه (و استفاده) می‌شود، دوری می‌کند، به‌ویژه برای کسانی که به میدان جامعه‌شناسی تعلق ندارند. از آنجاکه بحث‌تئاتر در فضایی بینابینی میان آنچه وجود دارد و آنچه هنوز وجود ندارد (و تماشا‌بازیگران می‌توانند آن را اجرا کنند) واقع شده است، ما را به تفکر انتقادی درباره واقعیت، تنها به‌عنوان یکی از امکان‌ها در میان امکان‌های دیگر، دعوت می‌کند. در TO، مستضعفان هم اطاعت و هم نوعی طغیان را درون خودشان مخفی می‌کنند، هر اندام، هم‌زمان مکان سلطه و آزادی است؛ هر بازگویی در آن واحد هم عملی بازتولیدکننده است و هم نوعی امکان انحراف.

در نهایت، TO تعاملی است. به تعبیر برشت، می‌تواند هم‌زمان «آموزنده و سرگرم‌کننده» باشد و به جامعه‌شناسی مردم‌مدار این امکان را بدهد که مخاطبان بسیار وسیع‌تری داشته باشد. برای مخاطبی که بی‌درنگ به سمت گفتگویی جامعه‌شناختی یا سیاسی جلب نمی‌شود، دعوت به تماشای یک نمایش می‌تواند هیجان‌انگیزتر از رفتن به یک کلاس یا مباحثه رسمی باشد. حداقل ما این تجربه را در پروژه *Estudiantes por Empréstimo* داشتیم: به‌نسبت تلاش‌های قبلی برای ارتقای «جلسه‌های اطلاع‌رسانی» معمول درباره بورسیه‌ها یا درباره وضعیت تحصیلات تکمیلی، مردم خیلی بیشتری در این نمایش‌ها شرکت می‌کردند. تئاتر تزیینی و روشنگر نبود؛ ولی برای جوانانی که با دیگر شکل‌های بحث ترغیب نمی‌شدند، جذاب بود.

مسلماً وقتی به تئاتر مستضعفان به‌عنوان وسیله‌ای ممکن برای جامعه‌شناسی مردم‌مدار فکر می‌کنیم، همه چیز ساده نیست. تخصص‌زدایی در همان سرچشمه‌های TO است. آیا TO با جامعه‌شناسی سازگار است، حتی وقتی درباره آن به‌عنوان «دانش

ارتباطی رد و بدل شده بین جامعه‌شناسان و مخاطبان‌شان» آن‌طور که بوروی آن را تعریف می‌کند، فکر می‌کنیم؟ اگر جامعه‌شناسی مردم‌مدار، چیزی بیش از روشی برای آشکارسازی نتایج مرتبط «جامعه‌شناسی حرفه‌ای» و پرسش‌های دشوار «جامعه‌شناسی انتقادی» در فضای عمومی باشد، چگونه باید از پس آنچه ژاک رانسیر «رسوایی دائمی» دموکراسی می‌خواند، برآید، که برابری را نه به‌عنوان یک هدف بلکه به‌عنوان یک پیش‌فرض می‌پذیرد؟ به سخن دیگر، جامعه‌شناسی مردم‌مدار چگونه مدعی تفاوت بین جایگاه اندیشیدن جامعه‌شناس با عقل سلیم می‌شود و هم‌زمان این فرض دموکراتیک (همان وضع فعلی در TO) را می‌پذیرد که همه ما حق و مشروعیت حرف‌زدن درباره جهان اجتماعی را داریم؟ آیا جامعه‌شناسی مردم‌مدار می‌تواند ایده جامعه‌شناسانی که تحت سلطگان را با دانش، آگاه می‌سازند، کنار بگذارد و به جای آن به سمت ساخت جمعی و توافق‌شده دانش در فضای عمومی حرکتی پرمخاطره کند، به این هدف که آن‌طور که بوآونتورا د سانتوس پیشنهاد داد، خود عقل سلیم جدیدی شود؟ و آیا این ممکن است بدون دست‌برد داشتن از پروتکل‌های علمی و الزامات رشته جامعه‌شناسی انجام شود؟ حداقل باید سعی خود را بکنیم. ■

۱. Boal, A. (۲۰۰۲) *Games for Actors and Non-Actors*. London: Routledge.

< متزلزل اما انعطاف ناپذیر ظهور یک جنبش اجتماعی جدید در پرتغال

دورا فونسکا، دانشگاه کویمبرا، پرتغال

اعتراضات پرولتاریای انعطاف‌ناپذیر. نوشته روی بنر به این معنی است: «تنها، مبارزه می‌تواند متزلزل را مغلوب سازد؛ راه‌حل، ریاضت نیست.»



بنابراین مسئولیت امنیت اجتماعی خودشان و دیگر مزایا را پذیرفته‌اند؛ اما در حقیقت، آنها مزدگیرانی تابع کارفرمایانشان هستند بدون اینکه به مزایایی اجتماعی دسترسی داشته باشند که محق آن هستند. PI بر اساس Ferve ساخته شد، نه فقط با تمرکز بر «رسیدهای سبز» بلکه با تمرکز بر اشکال گوناگونی از تزلزل کار.

ایجاد و توسعه PI از آن چیزی پیروی می‌کرد که سیدنی تاروا به‌عنوان فرآیندهای اصلی جنبش‌های اجتماعی تعریف کرده بود: اول، تدارک‌دیدن اعتراض‌های اجتماعی؛ دوم، نزدیک‌شدن به شبکه‌های اجتماعی، اهداف مشترک و چارچوب‌های فرهنگی و سوم، همبستگی‌سازی از طریق ساختارهای ارتباطی و هویت‌های جمعی برای تقویت عمل جمعی. تدارک‌دیدن ادعای مشترک به‌خصوص در این نمونه مشهود است: تحقق‌یافتن با

(inflexible precarious) یا به پرتغالی "Precários Inflexíveis" (PI) یکی از این قبیل بازیگران است. جنبش، ابتدا در سال ۲۰۰۷ در پایتخت، لیسبون، با هدف ادامه بسیج کار با تظاهرات موفق اول ماه مه، آغاز شد. متزلزل انعطاف‌ناپذیر، با ساختن بازیگر جمعی، راهی برای پر کردن خلاءای بود که در جنبش‌های اجتماعی وجود داشت؛ یعنی گفتگو و تمرکز بر تزلزل کار (labor precarity) و اثرهای اجتماعی آن. PI از تعاونی کوچکی به نام Ferve سر بر آورد که علیه سوءاستفاده از جایگاه «کار مستقل» بسیج شد. Ferve خلاصه «fartos d'estes recibos verdes» است. این عبارت می‌تواند به «با این رسیدهای سبز خسته شوید» ترجمه شود که در آن «رسیدهای سبز» به جایگاه «کار مستقلی» اشاره دارد که بر کارگرانی که رسماً به یک کارفرما وابسته نبودند، اعمال می‌شد. قانوناً، این کارگران، کارفرمای خودشان هستند و

بحران فزاینده در منطقه اروپا، به واکنش‌های متعددی هم از طرف دولت‌ها و هم از جامعه مدنی میدان داده است. جامعه مدنی به نوبه خود، ظرفیتی عجیب برای به وجود آوردن بازیگران اجتماعی جدیدی نشان داده است که اقداماتشان متوجه پیامدهای منفی جهانی‌شدن و سیاست‌های نئولیبرال است. چند سال گذشته، دوری از مشاخره به خود دیده‌است که در آن، این نوع دموکراسی، با توجه‌دادن به مسائل بسیار مرتبط، به‌ویژه تزلزل (precariousness) کار، زیر سؤال برده شد. برچیده‌شدن دولت رفاه و بازسازی اهدافش، نگرانی‌های مشترکی شده است که به ظهور بازیگران اجتماعی جدید و تغییر شکل بازیگران فعلی میدان می‌دهد.

< متزلزل انعطاف‌ناپذیر

«متزلزل انعطاف‌ناپذیر»

محکوم کردن تزلزل کار با وجود تلاش‌های حاکم برای معرفی روابط شکننده پیمانی به‌عنوان روابطی آزادانه و انعطاف‌پذیرتر و بنابراین بیشتر در ردیف پروژه‌ها و مشاغل حرفه‌ای زندگی فردگرایانه. PI گرایش‌های سازمان‌های خودمختار را دنبال می‌کند که بسیار متفاوت با احزاب سیاسی مرسوم و اتحادیه‌های صنفی هستند.

PI همان ویژگی‌هایی را ارائه می‌دهد که عموماً به جنبش‌های اجتماعی جدید نسبت داده می‌شود: دموکراسی داخلی قوی؛ رهبری متفاوت؛ انعطاف‌پذیری؛ درجه بالای غیررسمی بودن؛ ناهمگنی علائق؛ اتکای شدید بر ابزارهای فعالیت مجازی؛ خلاقیت و ابداع در کنش‌های عمومی؛ ساختار شبکه‌ای، تکه‌تکه شده و چند چهره‌ای؛ تمایل محدود به مذاکره با مخالفان؛ همبستگی به‌عنوان یک هدف و جستجوی مشارکت و عمل مستقیم. درباره PI، خصیصه‌ای که از ابتدا نقش مرکزی را بازی کرده، اتکای شدید بر ابزارهای فعالیت مجازی است. وبلاگ <http://www.precariosinflexiveis.org/> اولین مانیفست عمومی وجود PI بود. بلافاصله بعد از ساخته شدنش به‌صورت آنلاین راه‌اندازی شد و اولین پست هم «مانیفست متزلزل» بود، که در آن فعالان خودشان را به‌عنوان «متزلزل در شغل و زندگیشان» تعریف کردند. آنها تزلزلشان را که به بخش‌های متعددی از اقتصاد راه یافته بود (خصوصاً بخش عمومی که دولت اداره‌اش می‌کرد) و غایب‌بودنشان در گفتمان سیاسی را محکوم کردند. آنها قصدشان را برای «بازسازی مبارزه» اعلام کردند؛ بنابراین، روش‌های سنتی، که واحدهای مبادلاتی به کار می‌گرفتند، دیگر برای جامعه پست‌مدرن کافی نبودند. با اعلام تصمیمشان برای مقابله با گرایش‌های شدید تزلزل کار و پرولتاریایی شدن، آنها ادعا کردند که «متزلزل اما انعطاف‌ناپذیر» هستند.

اقدامات اولیه، عمدتاً متوجه علنی کردن و محکوم کردن وضعیت‌هایی ناعادلانه و غیرقانونی بود که کارگرانی متزلزل را گرفتار می‌کرد که طبق تعریف، از شکل‌های ضعیف‌تر حمایت اجتماعی در نتیجه، قراردادهای کاری انعطاف‌پذیرتر برخوردار بودند. آنها در شرکت کردن در سازمان‌های جمعی سنتی کارگران مانند اتحادیه‌های صنفی مشکل دارند. این، تنها، مسئله درماندگی جنبش اجتماعی در پرداختن به شکل‌های جدید

فرآیند کار نیست، بلکه تعصب فزاینده جنبش و بدگمانی آن در برابر سازمان‌های رسمی و سیاست‌های نهادی است.

یکی از اهداف اصلی، ساختن هویتی جدید است: هویت جدید «کارگر متزلزل». این شرطی لازم برای بسیج مؤثر علیه قاعده‌زدایی از روابط کاری است. در تمام مدت وجود PI، هدف محوری، پرورش آگاهی و بالابردن هوشیاری در میان آنهایی بوده است که در شغل‌هایی با حقوق کمتر یا حتی بدون هیچ حقی کار می‌کنند. با بسیج کردن معانی نوینی که با اثرهای مخرب تزلزل کار مرتبط هستند، PI، در اتحاد با دیگر بازیگران اجتماعی ملی و بین‌المللی مشابه، رشته جدیدی از نزاع و درگیری به وجود آورده است. آنها در ابتدا تعدادی اقدامات صریحی را شروع کردند، که اما اکنون در جهت سطوح بالاتری از ابزاری شدن و رسمی شدن توسعه پیدا کرده‌است؛ بنابراین PI در حال حاضر، یک انجمن رسمی است.

< قانون آهنین لیگارش‌ی؟

امروزه، «متزلزل‌های انعطاف‌ناپذیر» مرحله جدیدی از «چرخه زندگی» شان را تجربه می‌کنند. به‌عنوان انجمنی با گستره ملی، PI اکنون به رسمیت یافتن و قانونی شدن تن داده است. این تغییر جهت از سازمانی غیررسمی به سازمانی رسمی‌تر، گامی منطقی و امری ناگزیر (*sine qua non*) برای به رسمیت شناخته شدن مشروعیتشان به‌عنوان سازمانی با قدرت نمایندگی به‌شمار می‌رود. PI، مجهز شده به جایگاه قانونی، به عرصه انتخاباتی آمده است، به امید اینکه بتواند در گفتگویی نهادی شده با دیگر سازمان‌ها و قدرت‌های رسمی، از طرف هوادارانش صحبت کند.

علی‌رغم امکان‌های جدیدی که یک انجمن رسمی فراهم می‌کند، این نگرانی وجود دارد که قانون آهنین لیگارش‌ی به اجرا درآید و خصیصه انقلابی آن را به مخاطره اندازد؛ چراکه PI به جای دنبال کردن اهداف نخستینش، بیشتر بر دست‌نخورده نگه داشتن ساختارش متمرکز است. عبور از اعتراض خودجوش به سازمان، به ظهور ساختاری بوروکراتیک منجر شده است که اهداف PI را دگرگون کرده و نیروی ستیزه‌جوی اولیه آن را کاهش داده است. اما، به گفته برخی نویسندگان، مثل آلبرتو ملوسی (Alberto Melucci)، بوروکراتیزه شدن،

نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر و تغییرناپذیر نیست و بالاتر از همه، بوروکراتیزه شدن لزوماً با اصلاح اهداف رادیکال سازمان، همراهی نمی‌کند. این امکان‌های جایگزین، در ماه‌های آینده، با بازگشایی «فصل سیاسی» ارزیابی خواهد شد. برنامه‌های ریاضت جدید برای کشورهای منطقه اروپا و نیز واکنش‌های متقابل از سوی جنبش‌های رادیکال سیاسی که وضع موجود را نمی‌پسندند، پیش‌بینی می‌شود. تنها بعد از آن نتایج واقعی رسمی‌سازی این سازمان‌های درخور توجه را خواهیم دید.

در حال حاضر، آن‌طور که این نمونه‌ها گواهی می‌دهند، «متزلزل انعطاف‌ناپذیر» در محدود نگه داشتن گرایش‌های گروه‌سالارانه (oligarchical) موقتاً موفق عمل کرده است: در بسیج‌های ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۲، هنگامی که صدها هزار نفر از مردم که توسط شبکه‌های غیررسمی برانگیخته شده بودند، به خیابان‌ها آمدند و علیه ریاضت، اعتراض کردند؛ یا در اعتراضات علیه تصویب بودجه دولتی ۲۰۱۳، که در ۳۱ اکتبر ۲۰۱۲، مشترکاً با CGTP، بزرگترین فدراسیون اتحادیه صنفی در پرتغال، برنامه‌ریزی شده بود؛ یا حتی با تلاشی که برای بسیج اعتصاب عمومی که توسط اتحادیه‌های صنفی فراخوانده شده بود و در ۱۴ نوامبر ۲۰۱۲ صورت گرفت. ■

< جامعه‌شناسی در باتلاق

گزارش هفتمین کنگره جامعه‌شناسی پرتغال

ماریا لویزا کوارسما، دانشگاه اپورتو، پرتغال^۱



اعضای مشتاق نسل جدید، که ۲۲ تا ۱۹ ژوئن ۲۰۱۲، در کنگره انجمن جامعه‌شناسی پرتغال در پورتو شرکت کردند.

جمع می‌کند، اما در را به روی معرفت علمی بین‌المللی پژوهشگران بیگانه نیز می‌گشاید.

موضوع کنگره، «جامعه، بحران و پیکربندی مجدد»، هر چه بیشتر برای دوره‌ای مناسب بود که آشوب‌های اجتماعی و اقتصادی این معنا را داشته است که پیش‌بینی‌پذیری راه به سوی تردید می‌برد، امنیت به خطر منجر می‌شود و امید به ترس می‌انجامد. برنامه‌ای در قالب‌ها و موضوع‌های مختلف، بیش از یک‌هزار جامعه‌شناس، از جمله ۶۶۹ ارائه‌دهنده را از سازمان‌های متفاوت جذب کرد. اگرچه ۷۲ درصد، از مؤسسات پرتغالی بودند، باید

هفتمین کنگره جامعه‌شناسی پرتغال، ۲۲ تا ۱۹ ژوئن ۲۰۱۲ در دانشکده ادبیات دانشگاه اپورتو، برگزار شد. سازماندهی کنگره، به عهده انجمن جامعه‌شناسی پرتغال (APS) بود. این انجمن، که در سال ۱۹۸۵ پایه‌گذاری شد، از رشد و به رسمیت‌شناخته شدن و انتشار جامعه‌شناسی پرتغالی که دیکتاتوری آن را «علم نامناسب» قلمداد می‌کرد، حمایت می‌کرد. سقوط دیکتاتوری در ۱۹۷۴ و عصر جدید دموکراسی، موجب بقای APS ی تازه‌تأسیس شد. از پایان دهه ۱۹۸۰ به بعد، هر چهار سال، کنگره‌ای ملی را سازمان داده‌ایم که اجتماع جامعه‌شناسی پرتغال را یکجا

اشاره کنیم که این کنگره درصد بالایی (۱۹ درصد) از جامعه‌شناسان خارجی را به‌ویژه از برزیل گرد آورد.

در ۱۹ ژوئن، نشست پیش‌کنگره با برجسته‌کردن ابتکار نوظهوری برگزار شد که متوجه جامعه‌شناسان جوان بود. ایده این بود که گفتگویی ترتیب داده شود که درباره مسائل مرتبط با کسانی باشد که اکنون روانه مسیر حرفه‌ای جامعه‌شناسی شده‌اند؛ مانند ورودشان به بازار کار یا امکان‌های شغلی برای انجام پژوهش جامعه‌شناختی. بخش اول برنامه، با حضور رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، مایکل بورووی برگزار شد و ۱۸۰ جامعه‌شناس جوان در آن شرکت کردند. بر خلاف شکل رایج کنفرانس‌ها، که اغلب غیرصمیمی و سردند، جلسه «گفتگو با مایکل بورووی» ماه‌ها قبل شروع شده بود؛ یعنی زمانی که جامعه‌شناسان جوان موضوعات و مسائلی را پیشنهاد دادند که خواهان توجه بورووی به آنها بودند. در پاسخ به آنها، پروفیسور بورووی تاملات خود درباره دموکراتیزه شدن معرفت علمی، انحصار مشروعیت علمی در مراکز بزرگ تولید دانشگاهی، امکان‌های مداخله جامعه‌شناختی در فضای عمومی در شرایط

بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و بسیاری از دیگر مباحث را مطرح کرد.

در طول سه روز باقی‌مانده از کنگره، یک برنامه دانشگاهی منتخب که توسط جلسات عمومی درباره «جامعه و سیاست»، «جامعه، دموکراسی و ارزش‌ها» و «بحران و چشم‌اندازهای سیاسی» هدایت می‌شد، چهره‌های برجسته عمومی و همچنین جامعه‌شناسان شناخته‌شده و معتبر پرتغالی را وارد تعاملی سازنده با مخاطبان کرد. این پنل‌ها موضوعاتی را به بحث می‌گذاشت که از مرزهای رشته‌ای فراتر می‌رفت و زمینه را برای پل‌زدن میان تولید علمی و عمل اجتماعی و سیاسی فراهم می‌کرد. متخصصان خارجی و پرتغالی، پیامدهای سیاست‌های اروپای جنوبی در حوزه‌هایی چون اقتصاد، کار و تزلزل (precarity)، آموزش و بهداشت، سالخوردگی و امنیت اجتماعی، قلمرو و محیط را به بحث گذاشتند. در نهایت، جلسات موضوعی بسیاری وجود داشتند که محبوب‌ترین‌شان اینها بودند: سازمان‌ها و حرفه‌ها، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، هنر، فرهنگ و ارتباطات، شهرها، نواحی و قلمروها و نهایتاً جهانی‌شدن، سیاست و شهروندی.

برنامه علمی با برنامه‌ای بیشتر فرهنگی و نمایشی تکمیل شد که شامل این برنامه‌ها بود: نمایش فیلم‌های کوتاه؛ یک بحث‌تئاتر دانشجویی؛ کنسرت‌هایی از گروه‌های شناخته شده و همچنین از ارکسترهای آوارگان، پروژه‌ای از خدمات آموزشی Casa da Música و نمایشگاه‌های کتاب. فعالیت‌های این سه روز با شام کنگره به اوج خود رسید؛ فرصتی خاص برای رویارویی‌های دوباره، علائق جامعه‌شناختی درهم‌تنیده و درگیری‌های تأثیرگذار. به این ترتیب، گردهمایی عظیم بحث و گفتگوی علمی، با باقی‌گذاشتن نشانش بر جامعه معاصر پرتغال به پایان رسید؛ جامعه‌ای که جامعه‌شناسی در آن بیش از پیش به رشته‌ای اساسی برای مداخله بدل شده است. اما ماندگارترین نشان، بر سرگذشت شخصی‌مان گذاشته شد که اشتیاقمان به جامعه‌شناسی را نو و احیا کرد. ■

۱. ترجمه به انگلیسی از دالیا سرجو (Associação Portuguesa de Sociologia)

< سه دوره

جامعه‌شناسی تایوان

سین‌هوانگ مایکل هسیو، مدیر مؤسسه جامعه‌شناسی، دانشگاه سینیکا، تایوان، و رئیس سابق انجمن جامعه‌شناسی تایوان

در این دوره، آغاز و تثبیت [طرح] منظم و بزرگ‌مقیاس «پیمایش تغییرات اجتماعی تایوان»، از سال ۱۹۸۴ بود که مجموعه داده‌های تجربی ارزشمندی را برای مستند کردن روندهای اصلی جامعه تایوان فراهم می‌کرد. از دیگر اقدامات، انتشار مجموعه کتاب‌های گردآوری شده بود که مشکلات اجتماعی مهمی را شرح می‌داد و تحلیل می‌کرد که تایوان، به‌عنوان یک جامعه انتقالی، با آن‌ها درگیر بود. تا کنون شش جلد از این مجموعه، طی سال‌های ۱۹۷۹، ۱۹۸۴، ۱۹۹۱، ۲۰۰۲، ۲۰۰۵ و ۲۰۱۰، منتشر شده است و کتاب‌های مرجع معتبری بین دانشگاهی‌ها و عموم به حساب می‌آیند.

«عمده شور و حرکت جامعه‌شناسی، با تغییرات اجتماعی تایوان پا گرفت»

حرکت دوم جامعه‌شناسی «دوره انتقادی» بود که مسائل اجتماعی مهمی را در بر داشت. یکی از حرکت‌های سرنوشت‌ساز، مبارزه علیه تابوهای سیاسی بود که رژیم استبدادی حزب ناسیونالیست چین تصویب کرده بود. این مبارزه سه حوزه مطالعاتی پیش از این ممنوعه، یعنی قومیت و روابط قومی، طبقه اجتماعی و شکاف طبقاتی و جنسیت و نابرابری جنسیتی را به کار می‌گرفت. از این رو، جای تعجب نیست که بین ۱۱۳۳ فصل از ۱۶۰ جلد کتاب گردآوری شده در زمینه جامعه‌شناسی بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۱، موضوعاتی نظیر طبقه اجتماعی، تحرک اجتماعی، تغییرات ساختاری و موضوعات مرتبط با آن‌ها پیش‌تاز باشند (با اختصاص ۲۱۴ فصل در مجموع) و بعد از آن، موضوعات مرتبط با قومیت (با ۱۳۱ فصل) و سپس مسائلی که بر جنسیت متمرکزند (۷۸ فصل). پروژه تحقیقاتی اصلی دیگر، ثبت صعود و فعالیت جنبش‌های نوظهور اجتماعی و کنشگری اجتماعی در جامعه مدنی بود. تا این‌جا کار، پنج کتاب جامع در زمینه جنبش‌های اجتماعی منتشر شده و به‌طور گسترده، حتی در جوامع دانشگاهی به

با نگاهی به گذشته، تاریخ جامعه‌شناسی در تایوان، ویژگی منحصر به فرد خودش را داشته است. با این که تایوان طی سال‌های ۱۸۹۵ تا ۱۹۴۵، تحت حاکمیت استعماری ژاپن بود، نشانی از ماترک یا میراث سنت جامعه‌شناسی ژاپن در قرن بیستم در تایوان دیده نمی‌شود. پیوند آشکار یا تداوم جامعه‌شناسی جمهوری چین (۱۹۱۱ تا ۱۹۴۵) در تایوان نیز دیده نمی‌شود. حزب ناسیونالیست چین (KMT) پس از جنگ جهانی دوم جانشین ژاپن در حکومت تایوان شد. تولد جامعه‌شناسی در تایوان به اوایل ۱۹۶۰ و زمانی برمی‌گردد که شدیداً تحت تأثیر جامعه‌شناسی آمریکایی بود و بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰، این وابستگی وجود داشت. سپس در اوایل ۱۹۸۰، «جنبش بومی‌سازی» در جامعه‌شناسی و همین‌طور در روانشناسی و انسان‌شناسی، به شکل واکنش‌هایی جمعی به وابستگی بیش از اندازه به پارادایم علوم اجتماعی آمریکایی، بروز پیدا کرد. دورنمای فکری جامعه‌شناسی تایوان شروع به تغییر کرد.

ابتدا یک اجماع انتقاد از خود، در میان نسل دوم جامعه‌شناسان تایوانی، که بیشتر آن‌ها تحصیل‌کرده آمریکا بودند، به‌وجود آمد، با این رویکرد که جامعه‌شناسی در تایوان فاقد پژوهش تجربی ناب است و علی‌رغم تلاش برای نظریه‌پردازی تجربه تایوانی‌ها، کوچک‌ترین ارتباطی با واقعیت تایوان ندارد. این نسل دومی‌ها، به دنبال گسترش «بنیادی» جامعه‌شناسی، متکی بر هویت فرهنگی و تاریخی تایوان بودند. جامعه‌شناسان به‌زودی «جنبش آزادی‌بخشی» را نیز آغاز کردند، چراکه متوجه شدند حکومت استبدادی حزب ناسیونالیست چین، به گسترش یک جامعه‌شناسی کارآمد و مستقل آسیب می‌رساند. آن‌ها خواستار شکل‌گیری جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک در تایوان بودند. هدف جنبش آزادی‌بخش این بود که جامعه‌شناسی در پیشبرد برقراری دموکراسی سیاسی تایوان مفید باشد. به‌طور خلاصه، از دهه ۱۹۸۰، جامعه‌شناسی تایوان شاهد تجربه‌ای دوگانه از «بومی‌سازی با آزادی بخشی» بوده که نه تنها به‌طور مستقیم ویژگی‌های جامعه‌شناسی تایوانی را تغییر داده، به‌طور غیرمستقیم هم، مسیر توسعه جامعه و سیاست کشور را دگرگون کرده است.

به تعبیر دقیق‌تر، طی سه دهه گذشته، سه دوره، در ارتباط با جنبش «بومی‌سازی با آزادی‌بخشی» در جامعه‌شناسی تایوان، وجود داشته است. نخست، «دوره میانه‌رو» بود که هدفش دستیابی به واقعیت اجتماعی تایوان و دگرگونی اجتماعی بود. یکی از اقدامات برجسته

اندازه حلقه‌های جنبش‌های اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته است. این کتاب‌ها در سال‌های ۱۹۸۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۶، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ منتشر شدند.

دوره سوم، «دوره رادیکال» بود که برای جامعه‌شناسی در فرآیند دموکراتیک کردن سیاسی تایوان نقش قائل می‌شد. بسیاری از جامعه‌شناسان فعال، دائماً در روزنامه‌ها و مجله‌های رایج، مقاله می‌نوشتند و کنفرانس‌ها و نشست‌های خبری را ترتیب می‌دادند یا در آن‌ها شرکت می‌کردند تا از موضوع دموکراسی دفاع کنند و آن را پیش برند. جامعه‌شناسان تایوانی در اصل، از دهه ۱۹۸۰ تا به حال، جامعه‌شناسی مردم‌مدار یا جامعه‌شناسی مشارکتی را در جنبش

دموکراسی‌خواه تایوان به کار گرفته‌اند. عده زیادی از جامعه‌شناسان تایوانی، نقش‌های فعال زیادی را به‌عنوان روشنفکران و فعالان مردمی، در پایه‌گذاری، بسیج کردن و هدایت کردن جبهه‌های مختلف جنبش دموکراسی‌خواه بر عهده داشته‌اند.

دیالکتیک جامعه‌شناسی و دگرگونی اجتماعی از دهه ۱۹۸۰ تا کنون، نشان می‌دهد که فعال‌ترین و پرشورترین توسعه جامعه‌شناسی در تایوان، زمانی رخ داد که این کشور عمیق‌ترین دگرگونی‌ها را پشت سر می‌گذاشت. تغییرات اجتماعی و سیاسی تایوان، جامعه‌شناسان داخلی را به ایجاد یک پیوند ارگانیک با واقعیت تایوان سوق داده‌است و به آن‌ها نیرو بخشیده تا با به کار گرفتن پژوهش‌های انتقادی جامعه‌شناسی

< وضع ناگوار جامعه‌شناسی بررسی تایوان

سوین هوانگ، دانشگاه ملی تایپه، تایوان

حتی دربارهٔ زیرشاخه‌هایی که توجه دانشمندان را به خود جلب کرده، تعداد محققان فعال، معمولاً یک‌رقمی باقی می‌ماند. کتاب‌ها بسیار کند و پراکنده منتشر می‌شوند، و اگر این فاصله به یک دهه نرسد، معمولاً چند سال بین آن‌ها فاصله است. حتی دربارهٔ زیرشاخه‌هایی که عمومیت بیشتری دارند، معمولاً چندسال طول می‌کشد تا به اثر کسی استناد شود و یا دربارهٔ آن بحث شود. شکل‌گیری بحث سازنده میان هم‌کاران، تقریباً در حد یک رویا است. انزوای آکادمیک برای بسیاری از محققان، حقیقتی انکارنشده است. حتی بهترین محققان هم بدون هیچ‌گونه بازخورد و قدردانی‌ای، بالاخره ناامید می‌شوند.

بدتر از همه این است که نبود همکاران و گفتگوها یعنی، کم شدن

جامعه‌شناسی تایوان، حدود کمتر از شصت سال پیش، با تعداد کمی از جامعه‌شناسان شروع شد که به‌ندرت کسی با درجهٔ دکترا میانشان پیدا می‌شد؛ اما طی سال‌های اخیر تبدیل به رشته‌ای با حدود ۳۰۰ دانشجوی دکتری شده است. فعالیت‌های برجسته‌ای در پژوهش انجام داده و غالباً در مذاکرات سیاست‌گذاری‌های عمومی مشارکت کرده است. و گام‌های شایسته‌ای برداشته که درخور کشوری است که به سرعت ماهیتش را از جامعه‌ای کشاورزی به منبع قدرتی صنعتی تغییر داده است.

با این حال، جامعه‌شناسی تایوان در تلاشش برای درک نظری و روش‌شناختی کامل از جامعهٔ خود، با محدودیت روبرو است. محدودیتی که ناشی از کم بودن جامعهٔ دانشگاهی است که آن هم ناشی از جمعیت کشور و سرمایه‌گذاری آکادمیک است. این محدودیت، احتمالاً برای دیگر کشورهای کوچک و همچنین دیگر رشته‌های علوم اجتماعی هم بروز خواهد کرد.

جامعه‌شناسی امروز، مانند بسیاری از رشته‌های دانشگاهی دیگر، به شدت تخصصی شده و به شیوهٔ رایج، به زیرمجموعه‌های زیادی هم تقسیم شده است که هر یک از آن‌ها تعداد بسیار زیادی از موضوع‌های مهم پژوهشی را در دل دارند. چنین رشتهٔ تخصصی شده‌ای نیازمند سال‌ها آموزش و کار نظری‌روش‌شناختی است تا بتواند مطالعه‌ای درخور اعتنا بر روی هر مسئلهٔ مهمی انجام دهد. انجمنی با حدود سیصد جامعه‌شناس، یعنی این که اکثر زیرمجموعه‌های جامعه‌شناسی در تایوان می‌توانند تعداد اندکی از محققان فعال را جذب کنند و بسیاری از پدیده‌های اجتماعی، به‌سادگی، دست‌نخورده باقی می‌مانند.

از آنجایی که پژوهش‌های جامعه‌شناسانه، بسیاری از جنبه‌های جامعهٔ تایوان را دست‌نخورده گذاشته‌اند، درک جامعه‌شناختی ما از تایوان دارای حفره‌های بسیاری است. این کمبود دانش، به نوبه خود، به شدت مانع پژوهش‌های ما می‌شود. بدون داشتن منابع کافی مطالعات بومی برای تبادُل نظر و استناد کردن، پژوهش و تدریس ما نیز ناگزیر، از مطالب خارجی به جای بومی استفاده می‌کند. برای وضعیت داخلی، معمولاً مجبوریم دست به دامن گمانه‌زنی‌ها شویم. یکی از نتایج آن این است که بخش درخور توجهی از فهم ما از جامعهٔ تایوان، بیشتر متکی بر حدس‌های قریب به یقین است تا پژوهش ناب، و خوانندگان متون دانشگاهی، عمدتاً در تشخیص حدس‌ها از دانش مستدل به مشکل بر می‌خورند.

«جامعه‌شناسی تایوان، عمدتاً، صنعت جایگزین واردات مطالعات تقلیدی است.»

بررسی و اصلاح پژوهش. در بسیاری از نمونه‌ها، کتابی به شدت ناقص، برای یک دهه، تنها مرجع بومی در دسترس، دربارهٔ یک حوزه باقی می‌ماند و به دلیل کمبودی که وجود دارد، به‌عنوان خرد متعارف پذیرفته می‌شود و هر کسی در آن مسیر را به اشتباه می‌اندازد.

هنگامی که موضوع‌های بسیاری، مهجور می‌مانند یا حتی آشکارا بد فهمیده می‌شوند، حتی موضوع‌هایی هم که کاملاً مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، دچار بدفهمی می‌شوند. دلیل آن بسیار ساده است. در فرآیند پژوهش، ما یک تصویر را از ابتدا طراحی نمی‌کنیم. به جای آن، ما عمدتاً بر یک ذخیرهٔ مشترک دانش به‌عنوان پیشینه، تکیه می‌کنیم که آن را جامعهٔ دانشگاهی و عقل سلیم جامعه، مشترکاً ساخته‌اند. در برابر این پیشینهٔ ذخیرهٔ مشترک دانش است که داده‌هایمان را تفسیر می‌کنیم و به نتایج پژوهشمان دست می‌یابیم. وقتی این دانش انباشتی

رایج دربارهٔ جامعهٔ خودمان، به شدت ناقص و غالباً مشکوک باشد، حتی سخت‌کوش‌ترین محققان هم از خطر تفسیر اشتباه یافته‌هایشان، مصون نیستند. به بیان دیگر، مهم نیست که چقدر طراحی تحقیق، جمع‌آوری داده‌ها و تحلیل اطلاعات ما خوب باشد، کمبود جدی پیشینهٔ دانش دربارهٔ جامعهٔ ما، به راحتی می‌تواند منتهی به تفسیری اشتباه از یافته‌های پژوهش‌مان شود.

همچنین، کمبود پژوهش داخلی، مانع شکل‌گیری مفاهیم و نظریه‌های اصیلی می‌شود که معمولاً برای تحلیل خاص بودن یک جامعهٔ مشخص، مورد نیاز است. هر جامعه‌ای ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که نمی‌تواند به‌طور کامل توسط مفاهیم و نظریه‌هایی که از خارج از آن جامعه وارد شده‌است، فهم شود. در چنین وضعیت نه‌چندان کمیابی، علاوه بر داده‌های داخلی، مفاهیم و نظریه‌های بومی نیز برای درک کامل یک جامعه مورد نیاز است. با وجود این، پژوهشگر کافی برای گسترش آنها وجود ندارد. حتی در برخی نمونه‌های خوش‌اقبال و نادر، زمانی که یک پژوهشگر موفق می‌شود به یک مفهوم و یا نظریهٔ اصیل خوب دست پیدا کند، تعداد بسیار کمی از همکاران وجود دارند که بخواهند کار او را تحسین و ارزیابی کنند. در رقابت با مفاهیم و

نظریه‌های وارداتی که با صدها، اگر نه، با هزاران نقل‌قول و استناد در انتشارات بین‌المللی تحسین می‌شوند، فرصت این که یک مفهوم یا نظریهٔ اصیل، پیروان داخلی پیدا کند بسیار اندک است. علی‌رغم همهٔ شعارهایی که دربارهٔ مفاهیم و نظریه‌های بومی داده می‌شود، واقعیت این است که همکاران کافی و دیدگاه مشترک وجود ندارد، به همین دلیل اعتبار کافی برای شکوفایی مفاهیم و نظریه‌های داخلی در بازار دانشگاهی نیز وجود ندارد. در نتیجه، جامعه‌شناسی تایوان ناچار است بیشتر، یک صنعت جایگزینی واردات باشد که با گذاشتن داده‌های داخلی در الگوهای خارجی، مطالعاتی تقلیدی انجام می‌دهد.

غیر از بدبینی چه کارهای دیگری می‌توان کرد؟ با در نظر گرفتن ربط و ارزش علوم اجتماعی با بسیاری از سیاست‌گذاری‌های عمومی، و هزینهٔ اجتماعی گزاف معیوب شدن سیاست‌های عمومی بر اثر جهل، این مسئولیت ماست که بر سرمایه‌گذاری در علوم اجتماعی تأکید کنیم. از طرف دیگر، باید به محدودیت‌ها در شناخت جامعه‌مان معترف باشیم و در وسعت بخشیدن به دانش اجتماعی‌مان سخت تلاش کنیم و در تفسیر پژوهش‌ها، خوداندیشی بیشتری داشته باشیم. ■

< مسائل اخلاقی و آزادی‌های فردی در شیلی

اوربانا برناسکونی، دانشگاه آلبرتو هورتادو، سنتیاگو، شیلی

شیلیایی‌ها این خواسته‌ها را به‌مثابه نشانه‌ای از بلوغ اخلاقی جشن می‌گیرند، دیگران بر آنها به‌مثابه نشانه‌ای از بی بند و باری نگران‌کننده، فروپاشی اخلاقی و حتی بحران، تأسف می‌خورند.

من نظام‌های توجیه و نقد را که در مجادلات بر سر طرح‌های قانونی برای تنظیم اوتانازی و «مرگ با احترام» در شیلی به کار رفته‌اند، بازسازی و تحلیل کرده‌ام. این یک بحث اصلی حقوقی و اخلاقی بود. دستاوردهای اخیر در پژوهش زیست‌شناختی و زیست‌پزشکی، احتمالات تازه‌ای برای مداخله، دستکاری، گسترش و افزایش، بهبود و خاتمه دادن به زندگی انسان ایجاد کرده است و تعریفی به کلی جدید، از معنای آن ارائه کرده است. نمونه اوتانازی، در کنار لقاح مصنوعی، شبیه‌سازی یا رحم کرایه‌ای، به ما نشان می‌دهد که همچنان، مجادلات اجتماعی تکنولوژیک با ساختار و محتوایی مشابه وجود خواهد داشت و چالش‌های اخلاقی را ایجاد خواهد کرد.^۱

«منازعات ارزشی: بلوغ اخلاقی یا فروپاشی اخلاقی؟»

تحلیل این مجادلات، شکافی را میان دو اصل اخلاقی آشکار کرد: خودمختاری بیمار و طبیعت مقدس زندگی. کسانی که از حق اوتانازی دفاع می‌کنند آن را به‌عنوان کنشی داوطلبانه و مثبت می‌بینند که بیماری که دردی تحمل‌ناپذیر و علاج‌ناپذیر دارد از پزشک درخواست می‌کند. کسانی که این پیشنهاد را رد می‌کنند، دامنه کنش را به فراسوی زمینه پزشکی بسط می‌دهند و اوتانازی منفعل یا مردن [بیمار] بر اثر قصور در درمان‌های لازم را در نظر می‌گیرند. اما این بحث به فراسوی وزن‌دهی به این اصول کشیده شد و حتی توصیف موقعیت‌هایی که قانون آنها را تنظیم می‌کند را در بر گرفت: طبیعت مرگ و مفهوم خودکشی کمک‌شده، درمان معمولی یا ویژه، بیمار رو به مرگ یا مراقبت تسکینی، همه به بحث گذاشته شدند. بنابراین، مجادلات، تنها ارزش‌هایی را که شهروندان مایلند از آنها دفاع کنند در بر نمی‌گیرد، بلکه همچنین ساخت اجتماعی سیاسی و استفاده از واقعیات فنی که گفته می‌شود مجازست و درهم‌تنیدگی اخلاق و علم را در این زمانه «مدرنیته متأخر» شامل می‌شود. ■

۱. من با اعضای پارلمان و پزشکان اخلاقی که در این مجادلات درگیرند، مصاحبه کردم، پیشنهادهای قانونی و بحث‌های شکل‌گرفته درباره آن در مجلس را مطالعه کردم و پوشش آن در مقالات علمی و روزنامه‌ها را آزمودم.

«چیزی که به‌عنوان اخلاق مشترک شناخته می‌شود نه تنها مبهم، که بی‌ثبات است» (Seyla Benhabib, 2004)

در دهه‌های گذشته، شیلی شاهد اصلاحاتی در زمینه بهداشت، تحصیلات، حقوق بازنشستگی و بازار کار بوده است. بدون شک، این اصلاحات در گسترش جامعه‌ای فراگیرتر و برابرتر مشارکت داشته‌اند. هرچند، باید کارهایی بیش از این انجام شود. چالش‌های بی‌شماری در ارتباط با موضوعات خودمختاری شخصی، برابری اقتصادی، مشارکت سیاسی و پشتیبانی در برابر تبعیض در جریان‌اند. یک دموکراسی بالغ، نیازمند پیشرفت‌هایی در همه این بخش‌هاست و علوم اجتماعی در تولید دانشی نقش ایفا می‌کند که ممکن است به رهایی از منازعات اجتماعی، به‌طور مثال به وسیله کاهش بی‌تفاوتی‌ها، کج‌فهمی‌ها یا بی‌اعتمادی‌ها، کمک نماید.

در شیلی، منازعات اجتماعی‌ای که در آنها عنصر اخلاقی کلیدی است، «منازعات ارزشی» (disputas valóricas) خوانده می‌شوند. بحث‌های عمومی پیرامون حق اوتانازی، قانون طلاق، قانونی‌شدن سقط جنین یا حقوق اقلیت‌های جنسی، در این طبقه‌بندی قرار می‌گیرد. در جامعه شیلی، بیشتر این مجادلات عمومی پیرامون قانون شکل گرفته است. از آنجا که بحث بر روی این لوايح نیازمند بحث و جدلی درباره حقوق و وظایف اعضای یک اجتماع در قبال یک‌دیگر است، مطالعه آنها می‌تواند چیزهای زیادی درباره فرهنگ اخلاقی یک جامعه به ما بگوید. به‌طور مثال می‌تواند ایده‌های رایج درباره نیکی و عدالت و توزیع اجتماعی آنها، منابع هنجارهای اخلاقی و فرآیندهایی را که در تأملات اخلاقی به کار می‌روند، آشکار نماید.

جامعه شیلی با بازیابی دموکراسی، همچنین پیشنهاد و بحث درباره اصلاحات مختلف در جهت آزادی‌های فردی و کاهش مداخلات عمومی در زندگی و تصمیمات مردم را آغاز کرده است. اگر در اکثریت جوامع اروپای غربی، سقط جنین، بسیاری از این بحث‌های اخلاقی را پیش کشیده است و مسئله اوتانازی به تبع آن مطرح شده است؛ در شیلی، درخواست‌ها برای اصلاحاتی از این دست در قانون اساسی، در اوایل دهه ۱۹۹۰ با پرسش آموزش جنسی آغاز شد و با بحثی نه ساله درباره یک قانون طلاق (که بالاخره در سال ۲۰۰۴ تصویب شد) و سپس با شش طرح قانونی برای تنظیم «مرگ با احترام» و بنیان‌گذاری حق اوتانازی دنبال شد؛ بحثی که از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ به طول انجامید. امروزه، بحث‌ها درباره حقوق اقلیت‌های جنسی و قرص‌های پیشگیری از بارداری «صبح روز بعد» (morning-after) ادامه دارد. یک جامعه هنگامی درگیر چنین منازعاتی می‌شود که گسترش حقوق افراد و جنگ علیه تبعیض، پروژه‌های سیاسی شوند. در حالی که برخی

< محدودیت سیاست‌های زیست‌محیطی در شیلی^۱

آلخاندرو پلفینی، دانشگاه آلبرتو هورتادو، سنتیگو، شیلی، و فلاکسوآرژانتینا



اعتراض علیه یک سد برقایی بزرگ در پاتاگونیای شیلی

اعتراضات بی‌شماری، از اجتماعات محلی تا تظاهرات عظیم در پایتخت، سنتیاگو، علیه سد برقایی (Hidro Aysén) بزرگی در یکی از بکرترین نقاط پاتاگونیای شیلی، علیه راه‌اندازی مراکز گرمابرقی (ترموالکتریک) و علیه معادن پهن‌دامنه به‌طور کلی، اشاعه یافتند. یک جنبش بزرگ شهروندی مسیر سیاست‌های زیست‌محیطی در کشور و همچنین سیاست‌های گسترده‌تر انرژی و ارتباط آنها با الگوی انباشت استخراجی و عمیقاً ناپایدار را زیر سؤال برد. در این معنا، شیلی که به‌عنوان یکی از اولین و نسبتاً موفق‌ترین تجربه‌های نئولیبرالیسم در جهان به حساب می‌آمد، به ناگهان خود را به‌عنوان آزمایشگاه مدرنیزاسیون بوم‌شناختی برای جوامع نیمه‌پیرامونی آشکار کرد.

در سال ۲۰۱۱، شیلی به ناگهان جایگاهی مهم در اخبار جهان یافت. گسترش اعتراض‌های دانشجویی علیه یکی از گرانت‌ترین و نابرابرترین نظام‌های آموزش عالی در جهان، با توجه غیرمنتظره‌ای روبه‌رو شد. به‌طور کلی، آن سال نشانگر گسترش جنبش‌های اجتماعی و سیاست‌زدگی افقی شهروندانی بود که منفعلانه، علی‌رغم بیست سال بازیابی دموکراسی، تثبیت نئولیبرالیسم را، پذیرفته بودند. سیاست جدید خود را هم از طریق اعتراضات دانشجویی و هم از طریق دیگر حوزه‌های فراسوی شکاف‌های توزیعی سنتی، جلوه‌گر ساخت. حقوق و خودمختاری جمعیت بومی و محافظت از برخی «چمنزارها»، به‌عنوان میراثی محیط زیستی در نظر گرفته شد و پشتیبانی و همبستگی مردمی را که مستقیماً از آن متأثر نبودند، به همراه آورد.

از عمر سیاست‌گذاری‌های زیست‌محیطی شیلی که به احتمال قوی پس از بحران پرورش ماهی آزاد در جنوب اقیانوس آرام آغاز شد، بیش از ۱۰ سال نمی‌گذرد. این سیاست در ذات خود واکنشی است و عمدتاً پس از واقعه عمل می‌کند؛ یعنی به شکل‌گیری دستورکاری مشترک و عمومی کمک نمی‌کند بلکه دستورکارهای از پیش تعیین‌شده دربارهٔ سرمایه‌گذاری‌های تولیدی یا استخراجی را ارزیابی، تعدیل و یا حتی توجیه می‌کند. سیاست‌ها در خدمت بازتولید و مشروعیت‌بخشی به استخراج مواد خام هستند که پایهٔ ثروت نسبی فعلی شیلی است. پرورش ماهی آزاد، الوار و مواد معدنی، صادرات اصلی شیلی هستند. قوانین زیست‌محیطی، اینها را با سه خواست و منظور اساسی، هدف خویش قرار داده است: محافظت از منابع (البته نه محصور کردن زیست‌بوم)؛ کنترل تضادهای اجتماعی زیست‌محیطی و حفاظت از منافع و امنیت حقوقی سرمایه‌گذاران. سیاست‌های زیست‌محیطی که بر این منابع استخراجی متمرکز است، سه کنشگر اصلی دارد: سرمایه‌گذار (معمولاً یک شرکت فراملی)؛

دولت به‌مثابه یک توانمندساز که در عین حال مجوز یک پروژه سرمایه‌گذاری را صادر می‌کند؛ کارشناسان (اتاق فکر و اندیشکده‌ها یا مؤسسات ارزیابی تأثیر زیست‌محیطی) که به یک پروژه معین، مشروعیت علمی می‌بخشند. این کنشگران با شبکه‌هایی نیرومند با یکدیگر در ارتباطند: اتحادی درون‌نخبگانی، حوزهٔ سیاست‌های زیست‌محیطی را احاطه کرده است، در حالی که جامعهٔ مدنی و شهروندان عادی به نقش مشاهده‌گر تنزل یافته‌اند.

پروژهٔ من به دنبال تحلیل این است که چگونه این شبکه خود را در گفتمانی مسلط (عمدتاً در گفتمان مسئولیت اجتماعی مشترک) تحکیم می‌کند که پیرامون نظم نهادی خاصی سازمان یافته (موافقت‌های داوطلبانه) و از ارزیابی تأثیر زیست‌محیطی برای مشروعیت‌بخشی و بازتولید تفوقش بر حوزهٔ سیاست زیست‌محیطی استفاده می‌کند. در این زمینه، آرمان‌های مرفقی و دموکراتیک همچون پاسخگویی، شفافیت و مشارکت به ابزاری برای جدایی دولت، بازار و جامعهٔ مدنی فروکاسته شده‌اند که مشارکت و همکاری

انعطاف‌پذیر و خودتنظیم‌گر را تقویت می‌کند. یک فرآیند یادگیری جمعی، قطعاً شروع شده است و دموکراتیزاسیون نیز تا حدودی، هرچند در شکل یک «پروژه یادگیری نظارت‌شده» و تحت سرپرستی فرآیندهای ضعیف دموکراتیک، رخ داده است. پرسشی که پیش می‌آید این است که آیا محدودیت‌ها تنها در نتیجهٔ ابزارگرایی «ساده» به‌وسیلهٔ ائتلاف باندبازانهٔ گروه‌های نخبه است یا آنکه با خود آرمان‌ها (پاسخگویی، شفافیت و مشارکت) در پیوند است که در تحلیل نهایی، کمتر از آنچه پنداشته می‌شود مرفقی و دموکراتیک‌اند. شهروندی‌ای حساس‌تر و فعال‌تر دست کم پرسش‌هایی خلاقانه را در عرصهٔ عمومی پیش کشیده است و سیاست‌ها را به آن سوی نهادهای مستقر شده و به سمت خیابان‌ها و فضای رسانه‌ها کشانده است. ■

۱. این پروژه بخشی از پروژهٔ وسیع‌تر «مؤسسات رسمی و شبکه‌های غیررسمی در سیاست‌گذاری‌های عمومی در شیلی» است که پاتریسیو میراندا آن را تنظیم کرده است.

< شغلی برای مهاجران

در مرکز سنتیاگوی شیلی

کارولینا استفونی، دانشگاه آلبرتو هورتادو، سنتیاگو، شیلی

یک خواربارفروشی در مرکز سنتیاگو به مهاجران کلمبیایی و پرویی، خدمات ارائه می‌دهد.

در قلب مرکز مدنی و تاریخی سنتیاگوی شیلی، بزرگ‌ترین قلمرو بسته مهاجران شهر، قرار دارد. این منطقه، تعداد درخور توجهی از مهاجران را از کشورهای گوناگون آمریکای لاتین گرد هم آورده است، گرچه اکثریتی قاطع از منطقه پرو هستند. این مهاجران پرویی یک فعالیت تبلیغاتی پرشور و فشرده را گسترش داده‌اند که برکالاهایی برای جمعیت خارجی استوار است، همچون لوازم آشپزی، غذاهای از پیش آماده که به صورت میان‌وعده (snacks) فروخته می‌شود، مراکز تلفن، حمل و نقل بسته‌ها و خدمات حواله.

برخی عوامل مؤثر در گسترش این قلمرو بسته، عبارتند از: در دسترس بودن خانه‌های قدیمی و ویتترین تبلیغاتی مغازه‌ها به‌مثابه نتیجه فرآیند دنباله‌دار جمعیت‌زدایی مرکز شهر در طول دهه‌های گذشته؛ متمرکز شدن مهاجران، دقیقاً به‌خاطر در دسترس بودن خانه‌هایی که به اتاق‌هایی کوچک تقسیم شده‌اند و به شکل غیررسمی اجاره داده می‌شوند؛ تأسیس شرکت‌های واردات که کالاهای منطقه پرو را ارائه





یک مرکز خرید در سنتیاگو به مرکزی محلی و بازرگانی برای مهاجران از تمام آمریکای لاتین تبدیل شده است.

می‌دهند و آنها را در اختیار فروشندگانی قرار می‌دهند که تازه شروع به کار در این ناحیه کرده‌اند و دو فرآیند ضرب‌الاجل که در زمان دولت‌های *Consertación* (اتحادی سیاسی از چپ‌میانه) روی داد و سامان‌دهی مهاجران را مجاز نمود و الحاق آتی آنان به تجارت رسمی را میسر ساخت.

می‌خواهم سه ویژگی مرکزی این قلمرو بسته را برجسته کنم. نخست، در کار و تجارت مهاجران، فعالیت‌های رسمی و غیررسمی معمولاً هم‌پوشانی دارند. درحالی‌که حاکمان شهر به دنبال خاتمه دادن به تجارت خیابانی هستند، در حال حاضر بسیاری از مغازه‌های رسمی همچنان فعالیت‌های غیررسمی را ادامه می‌دهند، فعالیت‌هایی همچون فروش در خیابان‌ها، کار کردن بدون قرارداد یا فروختن کالاهایی که اجازه فروش آن را ندارند. این فعالیت‌ها، صرفاً استراتژی‌هایی برای افزایش منافع فروشندگان، در بازاری با رقابت داخلی بسیار زیاد و بنابراین بازگشت اقتصادی کم هستند.

دومین ویژگی جالب توجه این است که قلمرو، به‌عنوان یک نقطه مرجع جغرافیایی برای ساختن هویت در اجتماع مهاجران عمل می‌کند. این فضا، در میان مهاجرانی که در سنتیاگو زندگی می‌کنند، در میان بقیه ساکنین شهر و در میان مردمی که در کشورهای مبدأ مهاجران زندگی می‌کنند، به‌عنوان مکان دیداری برای همه کسانی که شرایط برابر خارجی بودن را سپیمند، مشهور

است.

عنصر سوم با موقعیت جغرافیایی این قلمرو بسته در شهر و چگونگی تأثیر آن بر شکل‌ها و معناهایی در ارتباط است که فرض می‌شود قلمرو در بردارنده آنهاست. این واقعیت که این قلمرو بسته در مرکز اجتماعی و تاریخی سنتیاگو قرار گرفته است، گویای آن است که مهاجران همه انواع روابط اجتماعی را با دیگر ساکنین ناحیه، از طریق کارمند اداره آنان بودن، توریست بودن، کارمند دولت بودن یا کارگر بودن به‌طور عام، برقرار می‌کنند. نوع رابطه اجتماعی‌ای که آنان برقرار می‌کنند، به ساخته شدن ویژگی، معانی و محدودیت‌هایی کمک می‌کند که قلمرو بسته را شکل می‌دهد.

مسئلاً، روش‌های مهاجران برای سکونت در یک مکان از نظر جغرافیایی محدود درون مرکز شهر، معناها و بازنمایی‌هایی را تولید می‌کند که غالباً با دیگر وجوه شهر در تنش است. در اینجا می‌توان بر دو نمونه دست گذاشت. نخست این ایده که این بخش از شهر از نظر مدنی مهم است زیرا قدرت‌های اجرایی و قضایی یعنی ساختمان دولت، وزارت دادگستری و بسیاری از دفاتر وزارتخانه‌ای را در خود جای داده است. این مکان، جایی بود که شهر در آن تأسیس شد و بیانیه استقلال در اینجا امضا شد. بنابراین، این معنا عمیق تاریخی و دموکراتیک با ایده مکانی از آن بیگانگان و برای آنان در تنش و تضاد است.

دوم آنکه، قلمرو بسته، ایده یک شهر جهانی

را، به‌عنوان شیوه اخیر بازنمایی سنتیاگو که حاکمان و مسئولان شهری به تازگی به آن دامن زده‌اند، زیر سؤال می‌برد. این امر، شامل کمپین‌هایی می‌شود که ایده یک شهر تمیز، امن و منظم را تقویت می‌کنند که با مجموعه سیاست‌گذاری‌هایی با محوریت بازسازی فضای شهر در مرکز تاریخی همراه است که برای دهه‌ها در معرض جمعیت‌زدایی و رهاسازی فزاینده بوده است. یک قلمرو بسته مهاجران، با ایده یک شهر جهانی یا یک مرکز تجارت بین‌المللی، که شهر در سال‌های اخیر به دنبال تقویت آن بوده، مغایر است.

حضور مهاجران و استفاده‌ای که آنان از فضا می‌کنند، در میان وجوه دیگر، منازعاتی در فضای عمومی ایجاد می‌کند، منازعاتی که در مقابل، به تعیین ویژگی قلمرو بسته کمک می‌کنند. ■

< چالش بین‌المللی کردن جامعه‌شناسی

الویزا مارتین، دانشگاه فدرال ریو دو ژانیرو، برزیل و سردیر کارنت سوسیالوژی

و به جای آن بر چاپ برای مخاطبان داخلی تأکید می‌کند. مزیت تأکید بر ویژه‌گرایی بیش از اندازه این است که می‌تواند به عمق بخشیدن به پژوهش در موضوعات خاصی کمک کند که به تحلیل‌های غنی و با جزئیات می‌انجامد. اما نبود امکان ورود به گفتگو با دیگر دیدگاه‌ها و ارتباط محدود برای بحثی گسترده‌تر، به‌طور چشمگیری دسترسی و اهمیت نظری بالقوه چنین تلاش‌هایی را محدود می‌کند.

واکنش دوم، پذیرش نیاز فوری به چاپ مقاله به شکل بین‌المللی و تبدیل آن به هدف اصلی است. برای دستیابی به این هدف، جامعه‌شناسان غیرمسلط، پرسش‌ها، نظریه‌ها و روش‌شناسی مکتب‌های مسلط را جذب می‌کنند و شیوه‌های نگارشی را که مورد تأیید آنان است، تقلید می‌کنند. طرفه آنکه، این جامعه‌شناسان غیرمسلط همواره به هدف خویش دست نمی‌یابند، شاید به این خاطر که آنان از دام تقلید رهایی نمی‌یابند. آنان با نوشتن متن‌هایی که کاملاً دانشگاهی به نظر می‌آید، نمی‌توانند هم ارتباط را حفظ کنند، هم اصالت را. شاید تلاش برای متناسب ساختن تحلیل‌های بومی با چارچوب‌های نظری یا سبکی جریان اصلی، بدل به بستر پروکروس‌توس^۲ شده است.

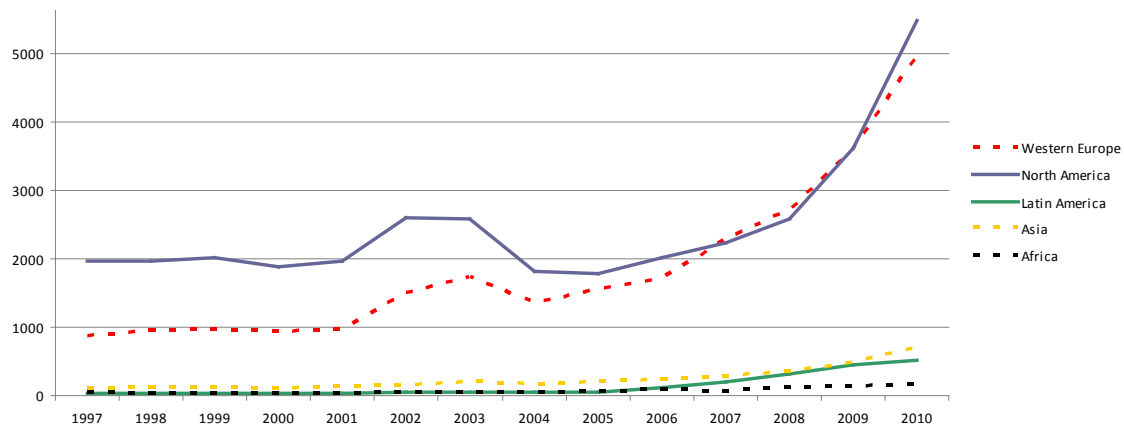
جایگزین سوم، که دستیابی به آن همچون دو راه‌حل دیگر پرابلماتیک و دشوار است، گفتگو است. نویسندگان، مؤسسات و مجله‌هایی که وجود ویژگی‌های محلی را در پرسش‌های آکادمیک، بحث‌های نظری و شیوه‌های نگارش به رسمیت می‌شناسند و به‌طور هم‌زمان انتشار بین‌المللی را هم به‌عنوان دری برای رشد و توسعه جامعه‌شناسی‌های ملی می‌بینند و هم به‌عنوان راهی برای مشارکت در ساخت جامعه‌شناسی به‌مثابه پروژه‌ای که در آن واحد جهانی و جمعی است. این، امید بخش انتشارات انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و کارنت سوسیالوژی (Current Sociology) است.

گزارش علوم اجتماعی جهانی (UNESCO, ۲۰۱۰: ۱۵۳) خاطر نشان کرده است که بین‌المللی کردن انتشارات به نفع مناطق مسلط، یعنی اروپا و ایالات متحده است. در واقع، بیش از ۸۹ درصد مجله‌های دانشگاهی در علوم اجتماعی به زبان انگلیسی منتشر می‌شوند و دو سوم انتشارات تأثیرگذار در این حوزه تنها در چهار کشور منتشر می‌شوند: ایالات متحده، انگلستان، هلند و آلمان. در این میان، اقیانوسیه، آمریکای لاتین و آفریقا هر یک در کمتر از ۵ درصد مقاله‌های سراسر جهان مشارکت می‌کنند (UNESCO, ۲۰۱۰: ۱۴۳-۴).

در حال حاضر، در مؤسسات تحصیلات تکمیلی در گوشه و کنار جهان، درخواستی مشترک به گوش می‌خورد: بین‌المللی کردن. در میان تلاش‌های گوناگون برای دستیابی به این هدف، یکی از آنها به شکل ویژه در صدر لیست است: انتشار [مقاله] در مجلات دانشگاهی بسیار تأثیرگذار. در طول ۳۰ سال گذشته، این وظیفه، به‌عنوان یکی از الزامات اصلی علوم به‌طور کلی و علوم اجتماعی به‌طور ویژه، شناخته شده و تقبیح شده است. با وجود این، انتشار بین‌المللی به معنای انتشار به زبان انگلیسی است. دسترسی به مجلات اسپانیایی، فرانسوی، عربی یا آلمانی به اجتماعات زبانی مشخصی محدود است که گرچه فرامی‌اند اما در دستیابی به جایگاه بین‌المللی ناکام مانده‌اند. برتری زبان انگلیسی به‌عنوان زبان ممتاز، جهانی و دانشگاهی این گرایش را تقویت کرده است.

با این وجود، بسیاری از انتشاراتی که به‌خاطر آنکه در نمایه‌ها جایگاهی برتر دارند، ضریب تأثیر بالایی دارند و به انگلیسی چاپ می‌شوند، «بین‌المللی» محسوب می‌شوند، در واقع این‌گونه نیستند. همان‌طور که تام داور در کنفرانس انجمن‌های ملی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سال ۲۰۰۹ اشاره کرد^۱، این واقعیت که مجله‌ای به زبان انگلیسی چاپ می‌شود، حتی منطقاً، حاکی از آن نیست که آن مجله بین‌المللی خواهد بود. با این تعریف، مجله‌های انجمن‌های ملی جامعه‌شناسی در آمریکای شمالی و اروپای غربی، دل‌مشغول گسترش برنامه‌های پژوهشی ملی هستند و این نکته لزوماً یک نقطه ضعف نیست. مشکل اینجاست که دانشگاه‌های غیرمسلط و مؤسساتی که این مجله‌ها را می‌یابند، گمان می‌کنند آنها «بین‌المللی»‌اند و خواستار انتشار مقاله، دقیقاً در آن مجله هستند. این نکته برای کسانی به معضل بدل شده است که خارج از «جریان اصلی» دانشگاهی کار می‌کنند، به‌ویژه کسانی که زبان مادری‌شان انگلیسی نیست. در نتیجه، درخواست برای چاپ مقاله به شکل بین‌المللی، اکثریت جامعه‌شناسان را در گوشه و کنار جهان، در بلا تکلیفی دشواری قرار داده است.

برای رویارویی با این درخواست برای «بین‌المللی کردن» کاذب، که کوچک نیست بلکه حتی در بسیاری از موارد چشم‌اندازهای آن حوزه و حتی امکان استخدام را هم شکل می‌دهد، سه واکنش احتمالی وجود دارد. نخست، یک محلی‌گرایی بیش از اندازه در سطح ملی یا منطقه‌ای، که درخواست چاپ مقاله به صورت بین‌المللی را رد می‌کند، که این رد کردن گاهی از طریق انتقاد پیچیده‌ای از نظام نمایه‌سازی و اندازه‌گیری تأثیر است و گاهی به سادگی، به‌عنوان واکنشی دفاعی و فرهنگ‌گراست،



چنین تحلیل‌هایی نیست. و امکان بحث با همکاران در گوشه و کنار جهان چیزی است که می‌تواند هم به نویسندگان و هم به اجتماع خوانندگان کارنت سوسیالوژی غنا بخشد. ■

۱. نظر داور را می‌توانید در ویدئوی «چالش‌ها برای جامعه‌شناسی جهانی» ببینید:

<http://www.youtube.com/watch?v=QAΔGaEPQcZI>

۲. پروکروستوس، در افسانه‌های یونان، راهزنی است که رهگذران را به بهانه مهمان‌نوازی به خانه خود می‌برد و آنان را به تختی می‌بست و آن‌قدر آنان را می‌کشید یا از پاهایشان می‌برد تا به اندازه تخت شوند (ویکی‌پدیا). بستر پروکروستوس کنایه از متحدالشکل شدن به هر قیمتی است. م.

۳. دوست دارم از ماتئاس لوپز، دستیار سردبیر کارنت سوسیالوژی که داده‌های این جدول را به دست آورد و آن را درست کرد، سپاسگزاری کنم.

۴. جزئیات و اطلاعات بیشتر درباره این پیمایش کارنت سوسیالوژی را می‌توانید در اینجا بیابید:

Making Sociology Current" (2012) Eloísa Martín through International Publication: A Collective 7-832 (6)60 Task." Current Sociology

اگر ما مجله‌هایی را که موقعیت برتری در رتبه‌بندی SCOPUS^۳ دارند، مشاهده کنیم، می‌توانیم ببینیم که اکثریت نویسندگانی که مقاله منتشر کرده‌اند به مؤسساتی در غرب اروپا و شمال آمریکا وابسته‌اند و نویسندگان آسیایی و آمریکای لاتین حضور محدودی دارند (هرچند تعداد اولی یعنی نویسندگان آسیایی در حال رشد است) و نویسندگان دانشگاه‌های آفریقایی تقریباً به‌طور کامل غایب‌اند.

کارنت سوسیالوژی از این رویه مصون نیست. از سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۹^۴، تنها بیش از ۷۲ درصد مقاله‌هایی که این مجله چاپ کرد متعلق به نویسندگانی بود که به دانشگاه‌های اروپا یا شمال آمریکا وابسته بودند. همچون دیگر مجله‌های جریان اصلی، نویسندگان آسیایی و استرالیایی به‌ترتیب ۸.۱ درصد و ۵.۳ درصد (از نویسندگان این مجله) را تشکیل می‌دهند. از نظر وابستگی آکادمیک، بیش از نیمی از نویسندگانی که در این مجله، مقاله چاپ کرده‌اند تنها از پنج کشور آمده‌اند: بریتانیا، کبیر، ایالات متحده، کانادا، آلمان و استرالیا.

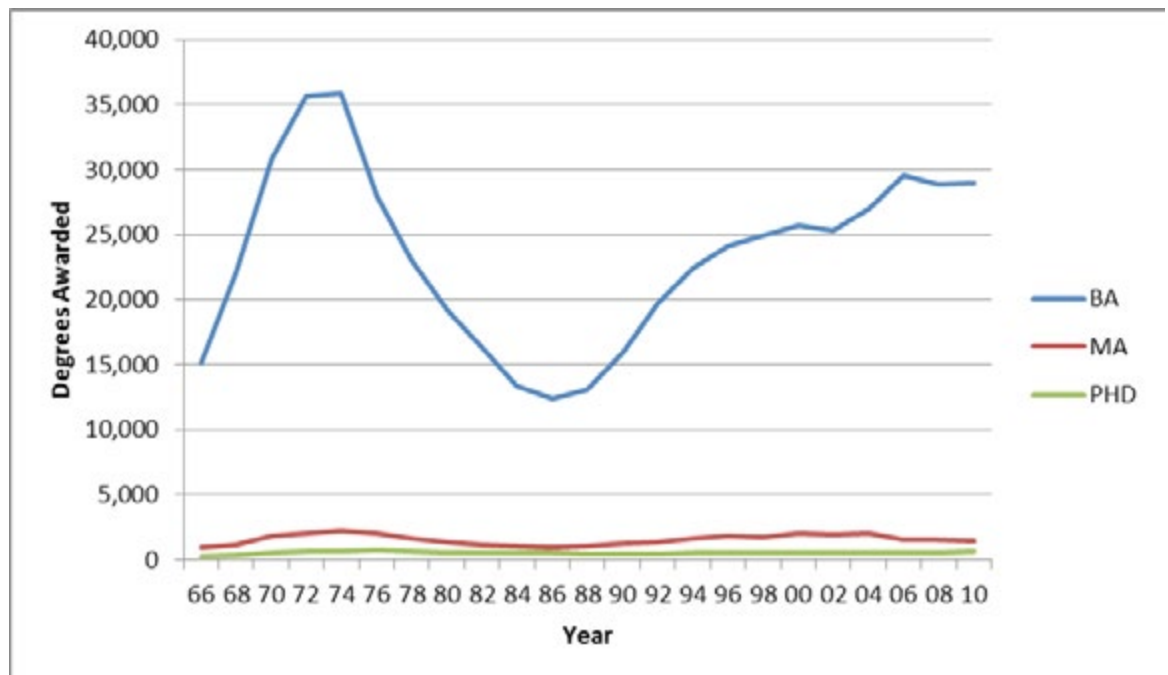
اما جالب توجه است که کارنت سوسیالوژی ۶ درصد مقاله‌های نویسندگان آمریکای لاتین، ۳.۲ درصد نویسندگان آفریقایی و ۲ درصد نویسندگان خاورمیانه را چاپ کرده است. ما هنوز با معکوس کردن روندهایی که یونسکو آنها را به باد انتقاد گرفته است فاصله داریم؛ اما به‌طور هم‌زمان، می‌توانم با اندکی غرور ادعا کنم که کارنت سوسیالوژی درها را به روی دیگر نویسندگان و دانشگاه‌ها باز کرده است و خود را به‌عنوان مجله‌ای آشکارا بین‌المللی سازماندهی می‌کند که به سختی کار می‌کند تا به شیوه‌ای گسترده در محتوای خویش و در تنوع جغرافیایی نویسندگانش متکثر باشد.

کارنت سوسیالوژی از زمان تأسیس‌اش در سال ۱۹۵۲، به سوی این هدف حرکت کرده است. پروپوزال مقاله‌ها را به هر زبانی می‌پذیرد؛ کاری که در آن با اینترنت‌شنال سوسیالوژی سهیم است. و آماده است تا موضوعات جدید، پروپوزال‌های نظری و روش‌شناختی خارج از جریان اصلی و شیوه‌های جایگزین نگارش را منتشر کند. این مجله، بیشتر، با تعهدش به گفتگو تعریف می‌شود که اجازه می‌دهد تحلیل‌های محلی را به مخاطبی بین‌المللی برساند. البته، در این هدف، برخی ویژگی‌های محلی گم خواهند شد، اما لزوماً به معنای گم شدن پیچیدگی‌های

< آیا جامعه‌شناسی آمریکا در حال افول است؟

برونون لیختن‌اشتاین، دانشگاه آلاباما، توسکالوسا، ایالات متحده آمریکا و رئیس کمیته پژوهشی ۴۹ (جامعه‌شناسی سلامت روانی)

شکل: مدارک جامعه‌شناسی اعطا شده، براساس سطح مدرک در فاصله سال‌های ۱۹۶۶ تا ۲۰۱۰
منبع: انجمن جامعه‌شناسی آمریکا، تحقیق درباره جامعه‌شناسی ۲۰۱۲



تقریباً به‌طور کامل از بین رفته است» (۱۰۴).

ادعای گسترده گینزبرگ درباره اضمحلال جامعه‌شناسی، منجر به مراجعه من به وبسایت انجمن جامعه‌شناسی آمریکا (ASA) شد تا درباره گرایش‌های رشته‌ای در دانشگاه‌ها و کالج‌های آمریکا اطلاعاتی بیابم. داده‌ها حاکی از آن است که تعداد مدارک کارشناسی و کارشناسی ارشد در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۴ تقریباً دو برابر شده است. اطلاعات به‌روزرشده انجمن جامعه‌شناسی آمریکا برای سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷ رشد مداوم در اغلب دانشگاه‌ها و کالج‌ها را نشان داد (Spalter-Roth, 2008). تعداد دپارتمان‌های مستقل جامعه‌شناسی نیز، احتمالاً در واکنش به گسترش تعداد دانشجویان، افزایش یافت.

انجمن جامعه‌شناسی آمریکا (ASA) سه هشدار را درباره این بهبود، گزارش داد. اول، مدارک دکترای این رویه‌های رو به جلو همراهی نمی‌کرد و با همان سرعت پیش نمی‌رفت و حتی در اوایل دهه ۲۰۰۰، پیش از شروع بهبود نسبی، کاهش یافت. دوم، تمرکز بر عدالت کیفری با هزینه کردن از جامعه‌شناسی سنتی پیشرفت کرد. سوم، تعداد کمتری اعضای هیئت‌علمی برای آموزش دانشجویان،

وضعیت جامعه‌شناسی در ایالات متحده چیست؟ در سال ۱۹۹۴ وقتی از نیویورک به آلاباما در آمریکا مهاجرت کردم، شنیدم که جامعه‌شناسی رو به افول است. برنامه دکترای دانشگاه آلاباما، اخیراً لغو شده بود زیرا اعضای دانشکده در میان خودشان نزاع داشتند و مدیریت، راه‌حل را در ملغی کردن این برنامه یافته بود. یک رشته فرعی‌تر جامعه‌شناسی به تدریج در گروه عدالت کیفری ادغام شد؛ یعنی جایی که من در حال حاضر در آن مشغول به کارم. از آن پس صحبت درباره بازسازی مجدد گروه جامعه‌شناسی به جایی نرسیده است و این جامعه‌شناسی فرعی از ارائه واحدهای درسی ناکافی رنج می‌برد؛ واحدهایی که می‌توانند کارایی را حفظ کنند و پیشرفت ایجاد کنند. در بخشی از ایالات متحده که من هستم چشم‌انداز روشنی در این زمینه وجود ندارد.

من به آنچه در قلمروی گسترده‌تر جامعه‌شناسی رخ می‌داد توجه نکرده بودم تا آنکه این جمله بنیامین گینزبرگ را در کتاب سال ۲۰۱۱ وی [یعنی] سقوط دانشگاه؛ ظهور دانشگاه تماماً اداری و دلایل اهمیت آن خواندم که نوشته بود: دقیقاً این سرنوشت [بسته شدن]، تعدادی از برنامه‌های از نظر آکادمیک ارزشمند جامعه‌شناسی را در سرتاسر کشور در سال‌های اخیر زمین زده است؛ چراکه علاقه دانشجویان به این رشته،

امیدوارم به محض آنکه ستایش تحصیلات آکادمیک بار دیگر به جامعه آمریکا باز گردد و بیش از ستایش مهارت‌های شدیداً فایده‌گرایانه شود، گرایش‌ها در جامعه‌شناسی، راه ما را تغییر دهد. ■

کتاب‌شناسی:

American Sociological Association (2012) "Research on Sociology: Sociology Degrees Awarded by Degree Level 1966-2010." Retrieved November 29, 2012 (http://www.asanet.org/research/stats/degrees/degrees_level.cfm).

Dunlap, R. E. and Catton, W. R. Jr. (1994) "Struggling with Human Exemptionalism: The Rise, Decline and Revitalization of Environmental Sociology." *The American Sociologist* 25(1): 5-30.

Ginsberg, B. (2011) *The Fall of the Faculty: The Rise of the All-Administrative University and Why It Matters*. New York, Oxford University Press.

Spalter-Roth, R. (2008) "What Is Happening In Your Department? A Comparison of Findings from the 2001 and the 2007 Department Surveys." Washington, DC: American Sociological Association. Retrieved December 10, 2012 (<http://www.asanet.org/images/research/docs/pdf/Whats%20Happening%20in%20Your%20Dept.pdf>).

Summers, J. H. (2003) "The End of Sociology?" *Boston Review* 28(6). Retrieved December 10, 2012 (<http://bostonreview.net/BR28.6/contents.html>).

Wilson, R. (2010) "Tenure, RIP: What the Vanishing Status Means for the Future of Education." *The Chronicle of Higher Education*. Retrieved December 10, 2012 (<http://chronicle.com/article/Tenure-RIP/66114/>).

استخدام رسمی (tenure-track) می‌شوند. به جای آنها مربیان (instructors) پاره‌وقت و تمام‌وقت استخدام می‌شوند؛ زیرا دانشگاه‌ها تلاش می‌کنند هزینه‌ها را کنترل کنند و سود را به حداکثر برسانند و این رویه‌ای ملی است که رشته‌های دیگر را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد (Wilson, 2010).

تصویر نسبتاً خوش‌بینانه در گزارش‌های انجمن جامعه‌شناسی آمریکا (ASA) می‌تواند در رویه‌های گسترده‌تر در جامعه‌شناسی آمریکا زمینه‌مند شود. این تصویر بر این امر دلالت دارد که دهه ۱۹۷۰ نقطه اوجی برای این رشته بود که برنامه‌ها و گروه‌های جامعه‌شناسی در سطح ملی ایجاد شدند یا بسط یافتند؛ اما در دهه ۱۹۸۰، جامعه‌شناسی با کاهش ثبت‌نام‌ها و مدارک، به یک‌باره به پرتگاه، سقوط کرد تا جایی که بسیاری از نویسندگان پایان جامعه‌شناسی را پیش‌بینی کردند (Summers, 2003). دون‌لپ و کاتون (11: 1994) سکون دهه ۱۹۸۰ را به بنیادگرایی بازار آزاد احیا شده و به‌عنوان موضوعی مرتبط با همین امر به «حملات شدید» دولت ریگان به علوم اجتماعی نسبت می‌دهند که به فروکش کردن علاقه دانشجویان به جامعه‌شناسی انجامید. این کاهش، چنان شیب تندی داشت که هنوز جامعه‌شناسی به‌طور تمام و کمال بهبود نیافته یا حتی با افزایش رشد جمعیت در ایالات متحده آمریکا هم‌گام نشده است.

ممکن است نظر گینزبرگ درباره نبود علاقه به جامعه‌شناسی درست باشد اما گمان می‌کنم که ماجرای دیگر در اینجا در جریان باشد؛ دانشجویان ترغیب می‌شوند تا در رشته‌هایی ثبت‌نام کنند که در شرایط بهبود متزلزل برای آنها شغلی به ارمغان آورد. بار دیگر، گرایش کلی به سوی مدارک حرفه‌ای بیشتر از مدارک آکادمیک شده است که شاید دلایلش بیشتر اقتصادی باشد تا ایدئولوژیک. نخستین پرسش که هر دانشجویی درباره شغلی در جامعه‌شناسی از من می‌پرسد این است که «اما من با این رشته چه می‌توانم بکنم؟». معمولاً پاسخ می‌دهم «کارهای بسیاری» و توضیح می‌دهم که چرا یک مدرک جامعه‌شناسی مفید است. اما با توجه به تجربه خودم در تدریس در یک برنامه جامعه‌شناسی که کارایی‌اش مبهم است، مطمئن نیستم.

چند سال پیش، پیمایشی را در میان ۱۰۰۰ دانشجوی کارشناسی عدالت کیفری و جامعه‌شناسی انجام دادم که آیا باید رشته اصلی‌ای تحت عنوان جامعه‌شناسی در دانشگاه باشد یا خیر. پاسخ قاطعانه مثبت بود. شاید نبود علاقه از سوی دانشجویان به آن اندازه شدید نباشد که از سوی والدین و دیگران مهمی که معتقدند یک مدرک کسب‌وکار، مهندسی، پرستاری یا تدریس، بازارش‌تر است و به شغلی با درآمد بالا منجر می‌شود. به هر صورت، جامعه‌شناسی هنوز در سال ۲۰۱۲ رشته‌ای عملی است. ما شاید هرگز به بالاترین حد ثبت‌نام که برنامه‌های مدرک حرفه‌ای در حال حاضر از آن برخوردارند، دست نیابیم؛ اما جامعه‌شناسی سنتی، جایگاه خود را در تفکر انتقادی، تحلیل اجتماعی و فرهیختگی فراگیرتر افراد تحصیلکرده و بنابراین شهروندان قابل استخدام، دارد.

< بالکان پس از بالکانیزه شدن

سوتلا کولوا، موسسه مطالعات جوامع و دانش، صوفیه، بلغارستان و رئیس انجمن جامعه‌شناسی بلغارستان



افتتاح دومین همایش سالانه گردهمایی جامعه‌شناختی بالکان در آنولا ماگنا، دانشگاه سنت کلیمنت اوریدسکی صوفیه، نهم نوامبر ۲۰۱۲. عکس از حسان بربر.

پیشنهاد شد؛ اما مدتی طولانی به‌خاطر جنگ در یوگسلاوی سابق، اجرا نشده باقی ماند. جامعه‌شناسان بالکانی، با درک درس‌های تاریخ و آگاهی از نیاز اجتناب‌ناپذیر با هم کار کردن برای غلبه بر نقص‌ها و افزایش منافع جداگانه‌شان، سازمانی را برای خودشان ایجاد کردند که به ارتقاء دانش و کنش مشترک در فعالیت‌های جامعه‌شناختی منطقه‌ای و بین‌المللی متعهد بود. آنها در صوفیه، دور هم جمع شدند تا گفتگو و فهمی مشترک ایجاد کنند، درباره همسایگان نزدیکشان بیشتر بیاموزند و آنچه ناآشناست را آشنا گردانند.

البته پس از فروپاشی دیوار برلین، نشست‌های متعددی میان

اگرچه بالکان بیش از یک قرن، عمدتاً با نوعی از تجزیه منطقه‌ای مترادف بوده است که منشأ واژه «بالکانیزه شدن» بود، دومین کنفرانس سالانه گردهمایی جامعه‌شناسی بالکان (صوفیه، نهم و دهم نوامبر ۲۰۱۲) نشان داد که آن نوع از تاریخ، بایستی برای جامعه‌شناسان این منطقه به‌روشنی گذشته باشد. گردهمایی جامعه‌شناسی بالکان در نوامبر ۲۰۱۱ در تیرانا و با تلاش‌های جامعه‌شناسان آلبانیایی و به‌ویژه لک سوکولی و با مشارکت و پشتیبانی همکارانی از مقدونیه، بلغارستان و اسلوونی ایجاد شد؛ این نخستین تحقق نهادی ایده ساخت انجمن جامعه‌شناسان بالکان است؛ ایده‌ای که برای اولین بار در اوایل دهه ۱۹۹۰، رئیس وقت انجمن جامعه‌شناسی بلغارستان، پیترو امیل میتو

شرکت داشتند.

به علاوه، کنفرانس بالکان در صوفیه الگویی را تصویب کرد که در جامعه‌شناسی به خوبی شناخته شده بود. نهادها تنها در صورتی می‌توانند شرایط موردنیاز را برای رضایت‌خاطر افراد و گروه‌ها ایجاد نمایند که افرادی آن نهادها را اشغال کنند که دیدی روشن به رسالت و مأموریت آن نهاد داشته باشند. از سوی دیگر، افراد، تنها در صورتی می‌توانند نیرویی محرک برای نهادها باشند که نهادها تلاش‌های افراد و گروه‌ها را برای توسعه معنادار آن فعالیت نهادی به رسمیت بشناسد. درحالی‌که اراده و خواست برای همکاری و گفتگو موتور اصلی کنفرانس صوفیه بود، تحقق آن بدون حمایت اخلاقی و مالی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و تلاش‌های متحدانه گردهمایی جامعه‌شناسی بالکان (BSF)، انجمن جامعه‌شناسی بلغارستان، مؤسسه مطالعات جوامع و دانش در آکادمی علوم بلغارستان، دانشگاه صوفیه و مؤسسه فرانسوی در بلغارستان، ناممکن بود.

مشارکت جامعه‌شناختی بالکان در تیرانا در سال ۲۰۱۱، شکلی نهادی به خود گرفت، به طوری‌که گفتگوی اساسی که مرزهای کشورهای بالکان را درنوردید توانست یک سال بعد در صوفیه پذیرفته شود. گفتگو، در سومین همایش سالانه گردهمایی جامعه‌شناسی بالکان در پاییز ۲۰۱۳، در مقدونیه بهتر از این خواهد شد؛ و هر سال یکی از انجمن‌های جامعه‌شناسی ملی، جداگانه در بالکان، میزبان نشست‌های دیگر خواهند بود. چه چارچوب جامعه‌شناختی نویدبخش‌تری برای گفتگو به‌مثابه یک «پل و در» (با استفاده از استعاره مشهور زیمل) می‌تواند وجود داشته باشد؛ گفتگویی که دیدگاه‌هایی معطوف به جهان خارج خلق می‌کند و ما را از درون دنیاهای جداگانه خودمان بیرون می‌کشد و پل‌هایی را به دنیاهای دیگران می‌سازد؟ ■

جامعه‌شناسان و محققان بالکان در علوم اجتماعی در کشورهای مختلف و با موضوع‌ها متفاوت وجود داشته است. ویژگی نشست صوفیه در نوامبر ۲۰۱۲، موضوع آن بود که عبارت بود از: بالکان به‌مثابه چالشی اجتماعی و شناختی برای جامعه‌شناسی.

چگونه باید همسایگان بالکانی‌مان را به‌عنوان بازیگران سیاسی و اقتصادی، به‌عنوان جوامع قشربندی‌شده و اجتماعات متحد، به‌عنوان ساختارهای فرهنگی و آموزشی، به‌عنوان شیوه‌های زندگی با یکدیگر و به رسمیت شناختن دیگران، بشناسیم؟ چطور گذشته، بر زمان حال در هر کشور و بر روابط میان کشورها تأثیر می‌گذارد؟ کدام بخش از تجربه معاصر هر کشور می‌تواند برای همسایگانش مفید باشد، به‌طوری‌که حضور ما در اروپای واحد و در جهان بتواند سازنده، به شکل متقابل پربار و برانگیزنده باشد؟ هم به‌عنوان مشارکت‌کنندگان و هم به‌عنوان رقابت‌کنندگانی که نقشی غیرهم‌مونیک در عرصه پژوهش بین‌المللی ایفا می‌کنند، چگونه از سنت‌های جامعه‌شناختی ملی‌مان حمایت کنیم، چگونه با اهمیت مشکلات داخلی آشنا بمانیم و خود را با آن وفق دهیم و چگونه هنگام رویارویی با الزام کاربردی کردنِ فوریِ دانش، ضوابط علمی برای اعتبار آن دانش را رعایت کنیم؟ به‌طور خلاصه، چطور ما که در بالکان زندگی می‌کنیم جامعه‌شناسی کنیم و دانش معتبر و جهانی تولید کنیم درحالی‌که از دیدی چندپاره‌کننده (Balkanizing optic) و خودچندپارگی (self-Balkanization) اجتناب می‌کنیم؟

این پرسش‌ها مباحثی را در شش نشست موضوعی و پنج پنل موضوعی هدایت کرد که در آنها بیش از صد جامعه‌شناس از بالکان (آلبانی، بلغارستان، یونان، کوزوو، مقدونیه و رومانی) و همچنین از کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی (کانادا، فنلاند، فرانسه و بلژیک) شرکت داشتند. بنابراین، گفتگو به محققانی محدود نمی‌شد که درون واقعیت بالکان می‌زیستند و رویه‌های متناقض توسعه این منطقه را تجربه می‌کردند. همکاری از کشورهای نزدیک‌تر بالکان یا دورتر از آن هم

< پژوهش‌های میان‌رشته‌ای کنفرانس انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین

کلارنس ام. بتن، دانشگاه سنتو توماس، مانیلا، فیلیپین، و ویراستار پژوهشی کمیته پژوهشی ۳۴ (جامعه‌شناسی جوانان)



۱۹ و ۲۰ اکتبر گذشته، جامعه‌شناسان، متخصصان و دانشجویان از فیلیپین و دیگر کشورهای همسایه برای کنفرانس ملی سال ۲۰۱۲ انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین (PSS) در دانشگاه آتانهو د مانیلا (ADMU)، در شهر کوئزون، گرد هم آمدند. تقریباً ۱۰۰ شرکت‌کننده از دانشگاه‌های گوناگون و چند سازمان خصوصی و غیردولتی فیلیپین و کشورهای خارجی، درگیر تبادل دیدگاه‌ها درباره این موضوع بودند: جامعه‌شناسی و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای؛ فرجامی قطعی؟

انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین که در سال ۱۹۵۲ بنیان‌گذاری شده، سازمانی حرفه‌ای است که با درگیری و ارتباط با عالمان اجتماعی داخلی

فرصتی برای عکس گرفتن پس از اولین نشست اصلی کنگره انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین در دانشگاه آتانهو د مانیلا، ۱۹ اکتبر ۲۰۱۲. از چپ: کلارنس بتن (خزانه‌دار انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین)، اما پوریو (عضو کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی)، مایکل بورووی (رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی)، فیلومین کاندالیزا (نایب‌رئیس انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین)، لسلو لویز (منشی انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین)، فیلومنو آگویلار (رئیس انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین)، گلیا کاستیلو (دانشمند ملی) و استلا کو (عضو هیئت مدیره انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین).

و خارجی، شش دهه تاریخی را پشت سر گذاشته است. این کنفرانس موقعیتی شد تا جایگاه رشته علمی جامعه‌شناسی آزمون شود. دکتر فیلمنو وی. آگویلار، رئیس انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین، به‌درستی، بحث مرکزی را در سخنرانی افتتاحیه خویش این‌گونه خلاصه کرد: «برخی ادعا می‌کنند جامعه‌شناسی باید از هسته مرکزی‌اش به‌مثابه رشته‌ای آکادمیک دفاع کند و مرزهای حرفه‌ای خود را حفظ کند؛ با این حال، دیگران استدلال می‌کنند که پیچیدگی زندگی روزمره ما که نیروهای محلی و جهانی به آن رخنه کرده‌اند، تنها در صورتی به‌طور کامل درک می‌شود که ما دیدگاه‌ها و ابزارهای تحلیلی دیگر رشته‌ها را دریافت کنیم». خلاصه او، زمینه را برای دو روز بحث، مناظره و گفتگو فراهم کرد.

مایکل بورووی، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (ISA)، سخنرانی اصلی را با عنوان پژوهش‌های میان‌رشته‌ای؛ نوید و خطر ارائه کرد. دکتر بورووی که شرکت‌کنندگان را با تکنیک «خارج شدن از پشت تریبون» خویش شگفت‌زده کرده بود، ایده‌هایی ابتدایی را درباره چگونه انتقادی اندیشیدن درباره پژوهش میان‌رشته‌ای برای جامعه‌شناسی، مطرح کرد. ایده‌های او زمینه‌ساز نقاط بحثی شد که در طول سه نشست عمومی و چهار نشست هم‌زمان و موازی، با ۳۵ سخنرانی جریان داشت.

نکات برجسته مشابه کنفرانس عبارت بودند از: نشست عمومی برای نویسندگان کتاب، یعنی دکتر اریک اکپدونو و دکتر شارینا سالوما اکپدونو و دکتر فیلمنو وی. آگویلار؛ نشست درباره روایت‌های جامعه‌شناسان

تاریخی و تاریخ‌دانان اجتماعی؛ سمینار دانشجویان؛ یک گردهمایی با حضور جامعه‌شناس مشهور و برجسته اف‌آر. جان جی. کرول. ای. جی. که از زندگی خویش با عنوان «کشیش/جامعه‌شناس» به‌مثابه ترکیبی متناقض، یاد کرد؛ و راه‌اندازی شصتمین شماره مجله فیلیپین سوسیالوژی ریویو با سردبیری دکتر فیلمین گوئتییرز-کاندالیزا و دکتر ماریا آندره‌آ ام. سوکو. نمایشگاه‌های کتاب، غذاهای مجلل و برنامه‌های نوآورانه نیز با رهبری دکتر اما ئی. پوریو، رئیس دپارتمان جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی اجتماعی دانشگاه آتنه‌ئو د مانیلا و لزی ای. لویز، دبیر هیئت مدیره انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین سازمان‌دهی شده بودند.

کنفرانس امسال انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین نه تنها موقعیتی را برای جامعه‌شناسان فراهم آورد که با همکاران جدید و قدیمی خویش دیدار کنند، بلکه همچنین بر نقش جامعه‌شناسی در خلق روابطی پرمعنا، مرتبط‌تر و عملی‌تر با دیگر علوم اجتماعی و طبیعی تأکید کرد. با افزایش مشکلات جهانی که منجر به ظهور شیوه‌های جدید تضاد، تقابل و دگرگونی شده است، درگیری و ارتباط با همکاران جامعه‌شناس در سراسر جهان درباره موضوعاتی که در واقعیات اجتماعی فیلیپین ریشه دارد، به دستور کاری برای جامعه‌شناسی‌ای از جنوب جهان بدل گشت. این امر، به شیوه‌ای شوربرانگیز، توسط نسلی جدید از جامعه‌شناسان جوان فیلیپین پیش برده شد که دیدگاه‌های چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای را معرفی کردند که انگیزه آن آرمان و آرزوی شهروندی جهانی فعال و درگیر بود. ■

جامعه‌شناسی و تحولات اجتماعی یازدهمین کنفرانس انجمن جامعه‌شناسی آسیاپاسفیک

لزلی لویز، دانشگاه آتنو د مانیلا، دبیر انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین

اما پوریو، [په‌عنوان] سازمان‌دهنده اصلی توانست دو کنفرانس بزرگ را در یک هفته در دانشگاه آتنو د مانیلا با موفقیت برگزار کند. در اینجا، او مسئولیت ناهار را در انجمن جامعه‌شناسی آسیاپاسفیک بر عهده دارد.



دپارتمان جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و مؤسسه فرهنگ فیلیپین، که هر دو به دانشگاه آتنو د مانیلا فیلیپین وابسته‌اند، یازدهمین کنفرانس انجمن جامعه‌شناسی آسیاپاسفیک (APSA) را در تاریخ ۲۲ تا ۲۴ اکتبر سال ۲۰۱۲ با موفقیت سازمان‌دهی و میزبانی کرد. موضوع امسال یعنی «جامعه‌شناسی و تحولات اجتماعی در منطقه آسیاپاسفیک»، ۲۶۰ شرکت‌کننده را از ۲۳ کشور آسیا، آفریقا، ایالات متحده، اروپا و منطقه پاسیفیک به گرد خود جمع کرد.

جامعه‌شناسانی برجسته از منطقه آسیاپاسفیک، سخنرانی‌هایی شاخص درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار، نظریه جنوبی، جنسیت، رهبری و بسیج دانش ارائه دادند، از جمله: مایکل بورووی (رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی)، راثوین کونل (دانشگاه سیدنی)، دنگ نیان آن (آکادمی ویتنامی

بودند عبارتند از: یازاوا شوجیرو (انجمن جامعه‌شناسی ژاپن)، دنگ نیان آن (مؤسسه جامعه‌شناسی، آکادمی ویتنامی علوم اجتماعی)، روچیرا گنگولی‌سکراس (انجمن جامعه‌شناسی آسیاپاسفیک)، میشله شیبه (انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین و آکادمی سینیکا)، محمد توکل (انجمن علوم اجتماعی ایران)، وینه‌تا سینها (دانشگاه ملی سنگاپور) و سوریچیا ونگائو (کنگره جامعه‌شناسی تایلند).

علوم اجتماعی)، وینه‌تا سینها (دانشگاه ملی سنگاپور)، مایکل سیاو (آکادمی سینیکا)، سوریچیا ونگائو (دانشگاه چولالونگکورن)، اما پوریو (دانشگاه آتنو د مانیلا)، فیلومنو آگویلار جونیور (رئیس انجمن جامعه‌شناسی فیلیپین و دانشگاه آتنو د مانیلا) و ماریا سینتیا رز بوتیستا (کمیسیون تحصیلات تکمیلی فیلیپین).

در طول این کنفرانس سه روزه، ۶۰ پنل و ۱۸۰ سخنران، با مسائل گسترده‌ای از قبیل جنسیت، مذهب، جهانی‌شدن، تحصیلات، تغییرات آب‌وهوا و تکنولوژی، که منطقه با آنها روبرو است، دست و پنجه نرم کردند. کنفرانس با نشستی با حضور تمام اعضا درباره «درگیر کردن اجتماع علوم اجتماعی منطقه آسیاپاسفیک»، با مدیریت مایکل بورووی و اما پوریو، پایان یافت و سخنرانان این نشست که از انجمن‌های ملی گوناگون

< جنبش‌های جهانی، نارضایی‌های ملی

بنجامین تجربینا، دانشگاه باسک کانتری، اسپانیا، رئیس کمیته پژوهشی ۴۹ (جنبش‌های اجتماعی، کنش جمعی و تغییر اجتماعی) و عضو کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴



کارخانه بلااستفاده‌ای به یک مرکز آموزشی در باریو د لانوس (بوئنوس آیرس، آرژانتین) تبدیل شده است. عکس از بنجامین تجربینا.

کاستلز به درستی از «جنبش‌های اجتماعی شبکه‌ای شده» (social networked movements) سخن گفته است.

برای آزمون این موج تحرک اجتماعی، کمیته پژوهشی ۴۸ (کمیته تحقیق درباره جنبش‌های اجتماعی، کنش جمعی و تغییر اجتماعی)، با همکاری کمیته پژوهشی ۴۷ (طبقات اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی)، کنفرانسی بین‌المللی را با عنوان «از اجتماعی تا سیاسی؛ اشکال جدید تحرک و دموکراتیزه کردن» در فوریه ۲۰۱۲ در بیلباو ترتیب داد. کمیته پژوهشی ۴۸ و دانشگاه باسک کانتری مقاله‌هایی را با موضوع تحرکات در آفریقای شمالی، کشورهای عربی و جنوب اروپا منتشر کرده‌اند. آنها را می‌توان از طریق

ویژگی سؤال‌برانگیز و مشکوک دموکراتیک یا آشکارا اقتدارگر هدف قرار می‌دهند. کشورهایی مانند تونس، مصر، مراکش، یمن، بحرین، اسرائیل، اسپانیا و ایالات متحده آمریکا شدیدترین تجربه را در این موج «جنبش‌های اجتماعی اشغال» داشته‌اند. در برخی نمونه‌ها، نیروی تحرک صلح‌آمیز برای تولید تغییر اجتماعی اساسی کافی بوده است درحالی‌که در نمونه‌های دیگر، به کارگیری فزاینده و تکراری خشونت، فراگیر شده است. پیامدها در همه جا نامعلوم‌اند و مورد مذاقه کارشناسان متعددی قرار گرفته‌اند. جنبش‌ها مانند ویروس از کشوری به کشور دیگر منتشر شده‌اند، از خلال شبکه‌هایی اجتماعی که تأثیرشان را با پخش تصاویر در تمامی جهان بر روی اینترنت افزایش می‌دهند. مانوئل

مطالعات کنش جمعی و جنبش‌های اجتماعی در دهه‌های اخیر، نیروی حرکت درخور توجهی به دست آورده است و دانش ما را درباره ظهور، تثبیت، تأثیر و افولشان گسترده‌تر کرده است. جامعه‌شناسی در مواجهه با ویژگی دمدمی مزاج‌گونه‌ی آنها ابزارهای جدیدی را برای بررسی‌شان ایجاد کرده است.

از دسامبر ۲۰۱۰، مجموعه اعتراضات مداومی را شاهد بوده‌ایم که به‌طور صلح‌آمیز عرصه‌های عمومی را اشغال می‌کنند و رژیم‌هایی را با

در طی سال گذشته، مهم‌ترین فعالیت کمیته پژوهشی ۴۸، از هر جهت، سازمان‌دهی تقریباً بیست جلسه سخنرانی، بحث و میزگرد در دومین گردهمایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی از اول تا چهارم آگوست ۲۰۱۲ در بوئنوس‌آیرس بوده است. این جلسات، چنین فرصت‌هایی را ایجاد کردند: یادگیری درباره رویه‌های جدید و رویکردهای نظری در زمینه تحرک و تغییر اجتماعی؛ بررسی نقش خلاقیت، احساسات و بدن در کنش‌های اعتراضی؛ تحلیل بازنمایی دیداری بی‌عدالتی و طرد شدگی؛ درک روابط میان علم، تکنولوژی

و تحرک اجتماعی و فراتر از همه، شنیدن صدای خیابان‌های آمریکای لاتین.

در اینجا باید بر مشارکت‌های نظری مقاله‌هایی تأکید کنم که درباره جنبش‌های اجتماعی در آرژانتین، شیلی، برزیل، کلمبیا، مکزیک، بولیوی و اکوادور بودند. این مقاله‌ها، جنبش‌های *piqueteros* و دانشجویان، افراد معلول، اعضای خانواده‌های قربانیان خشونت سیاسی، جوانان سیاه‌پوست، کارگران بدون زمین، افراد بی‌خانمان و مبارزات در محله‌های طبقه کارگر، مبارزات برای بازیابی کارخانه‌های رها شده، مبارزات اجتماعات بومی و پیرامون قاچاق انسان، را در بر می‌گرفت. نشست بوئنوس‌آیرس به ما اجازه داد که به‌صورت

رو در رو درباره جنبش‌های کمتر شناخته شده‌ی ورای آمریکای لاتین که تأثیرات مهمی بر دموکراتیزه کردن و مبارزه با بی‌عدالتی اجتماعی داشته‌اند، بشنویم و بحث کنیم. به علاوه، به لطف همکاران دانشگاه بوئنوس‌آیرس و مؤسسه جینو جرمانی توانستیم تماس مستقیمی با کارخانه‌های بازیابی شده و سازمان‌های اجتماع مردمی برقرار کنیم. بسیاری از مقاله‌هایی که در نشست‌های کمیته پژوهشی ۴۸ در گردهمایی بوئنوس‌آیرس ارائه شد، در کتاب جنبش‌های جهانی، نارضایتی‌های ملی؛ تحرک برای «دموکراسی حقیقی» و عدالت اجتماعی که بی. تجربینا و آی. پروگوریا ویراستاران آن بوده‌اند، در دسترس است. ■

< مشارکت جوانان در سازمان ملل متحد

جووانی رودریگز، کالج عدالت کیفری جان جی، نیویورک، آمریکا

باشند که از رسانه‌های اجتماعی به‌عنوان راهی برای دست یافتن به اهداف سازمان مردم‌نهاد استفاده کنند، فعالان، امروزه به همان اندازه با روش‌های مدرن ایجاد آگاهی درباره مشکلات (issue-awareness)، آشنا نیستند.

مهم است که جوانان را برای درگیر شدن در جنبش‌های سازمان ملل تحریک کنیم زیرا رسانه‌های اجتماعی و تکنولوژی می‌توانند به شیوه‌های بسیاری برای سودبخشی به سازمان‌های مردم‌نهاد به کار روند. اما برای درگیر کردن جوانان و به کارگیری تبحر و تخصص‌مان به‌طور موفقیت‌آمیز، ابتدا باید بتوانیم با این موضوعات رابطه برقرار کنیم و آنها را درک کنیم. یکی از نخستین رویدادهای سازمان مردم‌نهاد که من در آن حضور یافتم، به بحث درباره جنسی کردن (sexualization) کودکان پرداخت زیرا برخی سازمان‌ها تلاش می‌کنند که آموزش جنسی را به‌عنوان یک حق انسانی ایجاد نمایند. زمانی که عقاید منفی درباره همجنس‌گرایی و آموزش جنسی در مدارس ابتدایی مطرح می‌شد، فهمیدم که چه اندازه بعید است که این میحث نسل من را جذب کند. دو راه برای از دست دادن توجه و علاقه جوانان وجود دارد: حوصله ما را سر ببرند، یا برای ما سخنرانی کنند.

شکستن و فرو ریختن این دیوار نامرئی که فعالان سازمان مردم‌نهاد و جنبش‌های در حال ظهور جوانان را جدا می‌کند، می‌تواند بهترین‌های هر دو دنیا را به سازمان ملل ارائه دهد و این امر، صرفاً به تلاش‌های بشردوستانه برای تغییر و اصلاح نفع می‌رساند. ■

در سال ۲۰۱۲، من اولین نماینده جوانان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شدم که بخش اطلاعات عمومی سازمان ملل متحد (DPI) را پیگیری می‌کردم که درباره ایده نیاز به حضور جوانان در سازمان ملل کار می‌کرد. همان‌طور که موضوع‌ها مورد بحث و تبادل نظر قرار می‌گیرند، دیدگاه‌ها بر حسب هویت ملی، نژاد و جنسیت متنوع است؛ اما تفاوت سن به‌ندرت به حساب آمده است. از آنجایی که موضوع‌های به‌شدت مناقشه‌آمیز و جنجالی، به‌عنوان بخشی از هدف تغییر و اصلاح به بحث گذاشته می‌شوند، مستثنی شدن (exclusion) جوانان ممکن است به زیان بسیاری از ابتکار عمل‌هایی باشد که سازمان ملل تقبل کرده است. هدف از درگیر کردن جوانان، به خودی خود مثبت است زیرا حامیان آینده را برای آرمان‌های مهم سازمان ملل و سازمان مردم‌نهاد ایجاد می‌کند. نسل جوان‌تر همچنین می‌تواند با استفاده از تکنولوژی‌های جدید دست‌یابی به عرصه عمومی و افزایش آگاهی، به فعالان در مبارزه برای آرمان‌های‌شان، کمک کند.

در مارس سال ۲۰۱۲ من در جلسه توجیهی بخش اطلاعات عمومی سازمان ملل متحد/سازمان مردم‌نهاد (DPI/NGO) حضور پیدا کردم که یک دانشجوی کالج فلیسیان، در بحث پانلی درباره استفاده از بهداشت پایه‌ای آب برای ترقی بخشیدن برابری جنسیتی، نقش مهمی داشت. اگرچه حضور نادر شخصی جوان الهام بخش بود، اما وقتی که تلاش کرد از فیس بوک استفاده کند، گسستی فوری با حضار پیش آمد. حضار به دستورالعمل‌ها برای «راه‌انداختن» تلفن‌های همراهشان واکنشی نشان ندادند و خانم مسن‌تری گفت «من حتی نمی‌دانم که چطور یک پیام بفرستم». درحالی که افراد جوان ممکن است راحت‌تر

< بدیک واقعی

ارین سیندر، دانشگاه تمپل، ایالات متحده آمریکا



ارین سیندر در سال ۲۰۱۲ موفق به دریافت جایزه یادبود راشل تانور، برای جامعه‌شناسی تصویری شد. این جایزه را، انجمن تحقیقات علوم اجتماعی و به هزینه بنیاد خانواده مارک، به صورت دوسالانه برگزار می‌کند. اعضای گروه جامعه‌شناسی تصویری انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، هیئت داوران جایزه‌اند و از سال ۲۰۰۸، میزبان مراسم اهداء جوایز در نشست‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بوده‌اند. اطلاعات کامل‌تر درباره جایزه یادبود راشل تانور را می‌توانید در آدرس <http://www.racheltanurmemorialprize.org> بخوانید.

منعکس‌کننده نوعی بت‌انگاری کار زنانه است که در آن عنصر زن آب‌آور، شاخصه اصالت آفریقایی شده است. بدیکی‌ها، با «بدیکی واقعی» خطاب کردن دنیس و ماری، اصالتشان را مطابق با میراث فرهنگی‌شان تعریف می‌کنند، جایی که زنان، مالکان محترم دانش فرهنگی‌اند. تکرار حالت پشت به دوربینی که دارند، نوعی گمنامی مطلق به وجود آورده است؛ آنان قدرت زنان بدیک و در مفهومی وسیع‌تر، پایداری فرهنگ بدیک را نشان می‌دهند. این تصویر مشخص می‌کند که اگرچه زنان بدیک سنگینی اصالت جنسیتی را به دوش می‌کشند، اما این کار را عاملانه و با رشادت انجام می‌دهند. ■

مردم بدیک دوست دارند فرهنگشان را چگونه به جهانگردان بشناسانند و آنان هویت بدیک را چگونه می‌بینند. روستایی‌ها به من توصیه کردند تا از زنان بدیک با لباس‌ها و آرایش موی سنتی‌شان، درحالی‌که مشغول انجام وظیفه سنتی‌شان هستند، عکاسی کنم. به همین دلیل، جای تعجب نبود که عکسی که از دنیس و ماری گرفتم، میان بدیکی‌ها محبوب شود. با این حال، شدیداً سر ذوق آمدم وقتی که دیدم روستایی‌ها، مصرانه تأکید می‌کنند که این زن‌ها، «بدیکی واقعی» هستند.

این عکس هر چند به اشتباه، این تصور را ایجاد می‌کند که روستاییان بدیکی از گزند جهانی شدن در امان مانده‌اند. همچنین عکس،

زنان بدیک در جنوب شرقی سنگال، چهار تا شش بار در هفته، از چشمه‌ای در همان حوالی آب برمی‌دارند و به اجتماعشان بازمی‌گردند. پاهایشان در دل زمین سرخ آن‌جا خطی کشیده است و صخره‌هایی را که در مسیر روستاهای کوهستانی‌شان است، صیقلی کرده. بعدازظهری داغ در روستای ایندار، چند تن از زنان مرا برای عکاسی، به آن‌جا دعوت کردند. وقتی میانشان راه می‌رفتم و آن‌ها با فراغ بال با هم حرف می‌زدند این عکس را از دنیس و ماری گرفتم. این عکس در واقع بخشی از یک پروژه بزرگ انسان‌شناسی درباره جهان‌گردی فرهنگی در روستاهای بدیک بود. قرار بود عکاسی گروهی، نشان‌دهنده این باشد که